

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخی از مبانی تفسیر انفسی قرآن کریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه

جلسه 1: پنجشنبه 10 شوال 1427؛ 11 آبان 1386؛ 2 نوامبر 2006

- I. در آمدی بر تفسیر انفسی: استفاده از اشارات در تفسیر قرآن کریم
1. آیاتی از قرآن کریم: در ضمن بحث از اشاره، با آیاتی از قرآن مجید اشاره خواهد شد، برخی عبارتند از:
 - فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (19:29) (پس، اشاره نمود بدو. گفتند: چگونه سخن گوئیم با کسی که کودکی خردسال است در گهواره؟!)
 - سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (41:53) (به زودی نشان دهیم بدانها آیات خویش را در آفاق و در نفوس خودشان تا آنکه برایشان آشکار گردد که او حق است. آیا کافی نیست پروردگار تو بر اینکه او شهید است بر هر چیزی؟!)
 - أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (96:1-5) (بخوان به نام پروردگارت، که خلق نمود، همان کس که انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد!، بخوان که پروردگارت کریم ترین است، همان که بوسیله قلم تعلیم نمود، و تعلیم داد انسان را آنچه نمی‌دانست!)
 - وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (16:78) (خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید، و برای شما، گوش و چشم و دل قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!)
 - الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (55:1-4) (خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را آموخت.)
 - وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (4:113) (اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان را گمراه نمی‌کنند و هیچ گونه زبانی به تو نمی‌رسانند. و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را تو آن نبودی که بدانی، به تو آموخت، و فضل خدا بر تو عظیم است.)
 - وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (3:48) (و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل می‌آموزد.)
 - فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا (18:65) (بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خود به او دادیم، و علمی شگرف از نزد خود به او آموخته بودیم.)
 - يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (2:269) (حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی [بدو] داده شده باشد. و جز خردمندان متذکر نمی‌گردند.)
 - إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (80:77-78) (که آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی‌توانند آن مس کنند، نازل شده از سوی پروردگار عالمیان.)
 - ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (33:33) (به تحقیق که خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.)
 2. استفاده از اشارات در تفسیر قرآن کریم: دیدیم که قرآن مجید امر ما را امر به تدبیر در قرآن کریم فرموده است. تدبیر غیر از صرف قرائت است، و آن برای فهم اموری است که به صرف خواندن از ظاهر کلام بدست نمی‌آید. اخباری نیز در مذمت کسانی که قرآن در حد صوت زیبا خلاصه می‌کنند نیز وارد شده است. اهل عرفان نیز جمود بر ظاهر قرآن را نکوهیده اند حتی خواجه شمس الدین محمد شیرازی، که خود حافظ قرآن بود، می‌گوید:
عشقت رسد به فریاد و خود به سان حافظ
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

علماء و مفسران بزرگ نیز متأثر از معصومین علیهم السلام این نکته را متذکر شده اند که علاوه بر اینکه قرآن مجید مانده ای است الهی برای همگان و خواندن و تدبیر در آن برای هرکسی که با تقوای لازم آن را بخواند هدایتی را به همراه دارد، دارای بطونی نیز هست که نیل به آن برای هر کسی و به آسادگی میسر نمی باشد. در اینجا برای نکاتی را به خلاصه از بعضی مفسرین عارف نقل می کنیم:

- در روایات شریفه این نکته بارها تکرار و تأیید شده است که قرآن کریم علاوه بر ظاهر، بطونی دارد: "إن للقرآن ظاهراً وباطناً" (وسائل الشیعه، ج 27، ص 192)، و برخی نصوص برای قرآن هفت بطن (تفسیر صافی، مقدمه هشتم) و در برخی دیگر هفتاد بطن قائل شده است. البته مقصود از هفتاد بطن و مانند آن، کثرت بطن است نه آنکه عدد مخصوصی در نظر باشد.
 - جابر از حضرت امام باقر (علیه السلام) تفسیر آیه ای را پرسید و آن حضرت پاسخ دادند. بار دیگر از همان آیه پرسید و امام به گونه دیگری جواب فرمودند. جابر عرض کرد پیش از این، جواب دیگری فرمودید. حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید، "ای جابر برای قرآن بطن است و برای آن بطن هم بطن است و برای قرآن ظهر است و برای ظهر آن نیز ظهر است؛ ای جابر هیچ چیزی مانند تفسیر قرآن از عقول رجال دور نیست به درستی که اول آیه ای در چیزی سخن می گوید و آخرش در چیز دیگر و قرآن، کلام متصل و پیوسته ای است که وجوه فراوان دارد" (بحار، ج 89، ص 91).
 - گفتنی است که پی بردن به معانی باطنی قرآن ... مخصوص مطهرون و معصومین (علیهم السلام) است لیکن پیروان راستین علمی و عملی آن ذوات نورانی به مقدار پیروی از آنان سهمی از ادراک باطن را خواهند داشت. البته، همان طور که ظاهر آیات مفسر یکدیگر بوده و با هم مرتبطند، باطن آنها نیز مبین همدیگر بوده و با هم پیوند ناگسستگی دارند.
 - "مطهرون" و فهم باطن قرآن: خدای سبحان فرمود [که] احاطه به حقیقت و باطن قرآن مقدور غیر مطهرون نخواهد بود " لَأَيُّهَا الْمُطَهَّرُونَ" (56:79) سپس آنان را چنین معرفی می کند، " إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً " (33:33) رسول اکرم، علی بن ابی طالب و اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) را خدا از هر گونه آلودگی منزّه و پاک کرده و ایشان که مطهّرند می توانند با روح و جان قرآن در ارتباط باشند.
- خلاصه آنکه گرچه درک حقیقت قرآن کریم مخصوص مطهرون است، دیگران نیز متناسب با طهارت وجودی خود، از معانی عمیق تر قرآن مجید، بهره هایی برده اند. در تفاسیر انفسی قرآن کریم، این نوع برداشت ها بیشتر مشاهده می شود، و اغلب از آنها به عنوان، اشارات، لطایف، و یا تأویلات یاد می شود. در اینجا برای آشنایی بیشتر به اینکه اشاره کدام است و ضرورت آن ناشی از چیست، گفتاری را از شیخ ابن عربی در این باب نقل می کنیم.
3. **توضیحی در مورد اشارات قرآنی و دینی:** مطالبی که در این مباحث مطرح می شوند در نگاه اول افرادی که در قالب های رایج فرهنگی و فکری می اندیشند از ظواهر آیات قرآن کریم به نظر برداشت نمی شوند. بنابر این، لازم است با مبنای عرفانی شیخ ابن عربی در این مورد آشنا باشیم. شیخ در ارتباط با اشارات قرآنی در فتوحات می فرماید:
- بدان ای که خدا ما و ترا به روحی از خودش تأیید کند! که اشاره، نزد اهل طریق الله، [یا] اعلام و آگاهی دادن است به بُعد و یا حضور غیر. بعضی از شیوخ در محاسن المجالس (أبو العباس بن العریف الصنهاجی) گفته است که اشاره نداء دادن است از دور و تصریح به عین علت. یعنی، آن تصریح است به حصول مرض زیرا علت مرض است، و این همان سخن ما می باشد که گفتیم، یا حضور غیر، و مقصود از علت در اینجا سبب نیست، و علتی هم که اصطلاح عقلاء از اهل نظر است نمی باشد. صورت مرض بودن در آن، همانا غائب شدن وجه حق است در آن غیر از مشیر (اشاره کننده)، و کسی که غائب شود از او وجه حق در اشیاء، امکان دعوی [و ادعا] از وی می رود، و دعوی و [ادعا] عین مرض است، و نزد محققین اثبات شده است که در وجود نیست چیزی مگر خدا، و هر چند ما موجود هستیم، لیکن وجود ما [وابسته و قائم] به اوست، و هر کس که وجودش قائم به غیر خودش باشد در حکم عدم است، و حکم اشاره اثبات شد و روشن گردید. پس، باید بیان کنیم که مراد از آن چیست.
- پس، بدان که چون خدای عز و جل خلق را آفرید، انسان ها را به اطوار و گونه هایی [مختلف] آفرید. پس، در میان ما عالم است و جاهل، منصف است و معاند، قاهر است و مقهور، حاکم است و محکوم، فرمانده است و فرمان داده شده، رئیس است و مرئوس، امیر است و مأمور، پادشاه است و رعیت، و حاسد است و محسود، و خدا خلق نکرده است کینه توزتر و سخت گیر تر از علماء رسوم (علماء، دانشمندان، فیلسوفان، و افراد دیگری که در علوم مفهومی و عقلانی مانده اند) بر اهل الله که مختص می باشند به خدمت او در حالی که عارف هستند به او از طریق مواهب الهی، همان کسانی که أصرار خویش در خلقتش را به آنان بخشیده است، و به آنها معانی کتاب خود و اشارات خطاب خویش فهمانده است. پس، این طائفه [علمای رسوم برای عارفان] مثل فراعنه می باشند برای رسل علیهم السلام. چون أمر در وجود واقع است بر اساس آنچه علم قدیم بر آن سبقت گرفته است، همانطور که گفتیم، أصحاب ما به اشارات روی آوردند همانگونه که مریم علیها السلام به اشاره روی آورد در برابر اهل بهتان و الحاد. پس، کلام أصحاب ما [از اهل عرفان] رضی الله عنهم در شرح کتاب الله العزیز که " لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه " (41:42) (که باطل به آن راه ندارد، نه از پیش، و نه از پس) به صورت اشارات است گرچه آن حقیقت است و تفسیر معانی سودمند ولی بازگشت همه آنها به نفوس آنان است همراه با تقریر و توضیح آن در عموم، و در آنچه در مورد آن نازل شده است آنطوری که می دانند اهل زبانی که کتاب [خدا] به زبان آنان نازل شده است. پس خدای سبحان فراگیر ساخت نزد ایشان هر دو

وجه را چنانچه خدای تعالی می فرماید، " سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ " (41:53) یعنی [نشان می دهیم به آنها] آیات نازل شده در آفاق و در نفوسشان. پس، هر آیت نازل شده را دو وجه است، یکی وجهی که می بینند آن را در نفوس خود. دوم، وجه دیگری که می بینند آن را در آنچه خارج از آنهاست، و می نامند آنچه در نفوس خویش می بینند اشاره تا مأنوس باشد برای فقیه صاحب رسوم، و آن را تفسیر نمی نامند از ترس شر آنها و دشنام دادن ایشان به کفر. این بخاطر جهل آنهاست به مواقع خطاب حق، و اقتداء کردن در آن به سنن هدایت زیرا خدا قادر است بر تنصیص آنچه را اهل الله تأویل می کنند در کتاب او، با این وجود چنین نفرمود، بلکه قرار داد در آن کلمات الهی ایی که به زبان عامه نازل شده اند علوم معانی اختصاصی را که عباد او می فهمند هنگامی که بگشاید برایشان دیده فهمی را که روزی ایشان نموده است، و اگر علماء رسوم انصاف می دادند، در نفوس خویش پی می بردند [به این معانی] هنگامی که نظر می کردند در آن آیه با چشم ظاهری که بین خودشان آن را سالم می دانند و به داشتن آن فخر می فروشند، و بین خودشان بعضی بر بعضی دیگر برتری می ورزند در کلام در معنی آن آیه، و اقرار می کند قاصر به فضل غیر قاصر در آن، حال آنکه همه آنها از یک سنخ می باشند. با وجود این فضل مشهودشان بین خود در این امر، منکر اهل الله می شوند اگر نظری ارائه دهند که از ادراک ایشان پوشیده باشد، و این بدان خاطر است که اینان معتقدند که آنان (اهل الله) از علماء نیستند، و علم به دست نمی آید مگر توسط قلمی که در عرف به آن عادت کرده اند، و راست گفتند که أصحاب ما علم را با تعلم تحصیل نمی کنند زیرا آن اعلام رحمانی ربانی است و خدای تعالی می فرماید، " اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ " (96:1-5)، و او می فرماید " وَاللَّهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا " (16:78)، و نیز فرماید " خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ " (4:3-55). پس، خدا سبحانه معلم انسان است، و شك نداریم که اهل الله همان ورثه رسل علیهم السلام می باشند، و خدا در حق رسول اکرم (ص) می فرماید، " وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ " (4:113) و در حق عیسی (ع) می فرماید " وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ " (3:48) و در حق خضر هم صحبت موسی علیه السلام می فرماید، " وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا " (18:65). پس، به نظر ما راست گفتند علماء رسوم که علم نیست مگر با تعلم ولی بر خطاء هستند در اعتقادشان که خدای تعالی تعلیم نمی دهد کسی را که نبی و رسول نیست حال آنکه خدا می فرماید، " يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ " (2:269) (هر کسی را که بخواهد حکمت دهد!) و حکمت علم است، و از تعبیر نکره " هر کسی" نیز استفاده کرد [تا فراگیر باشد] لیکن علماء رسوم دنیا را بر آخرت، و جانب خلق را بر جانب حق ترجیح دادند، و عادت کردند به گرفتن علم از کتب و از دهان افرادی که از جنس خودشان می باشند، و به خیال خود گمان برده اند که آنها از اهل الله می باشند بخاطر آنکه می دانند، و امتیاز دارند به سبب آن از عامه. این در حجاب قرار داد آنها را از اینکه بدانند خدا را بندگانی است که خود عهده دار تعلیمشان هست در سرائر آنها توسط آنچه نازل ساخته است در کتب خود و بر زبان رسولانش، و آن همان علم صحیح است از عالم معلمی که هیچ مؤمنی شک نمی کند در کمال علمش، و نه غیر مؤمنی ...

4. نکته ای در مورد اشاره حضرت مریم (س): خدای تعالی از حال حضرت مریم سلام الله علیها در برابر قوم خود چنین خبر می دهد، فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (19:29) (پس، اشاره نمود بدو. گفتند: چگونه سخن گوئیم با کسی که کودکی خردسال است در گهواره؟! همانطور که گذشت، اشاره زبان گویای اهل حق است در برابر اهل بهتان و الحاد و قول زور چنانچه حضرت مریم در برابر بهتانی که بر او بستند، سخنی نگفت و فقط به کودک خود اشاره نمود چون آنچه اولیاء الهی از خدا در نفوس خود دریافت می کنند خاص آنان است و به سادگی قابل بیان برای دیگران نیست لیکن آثار آن در وجود ایشان مشهود است. پس هر کس که آبستن از مسیحی باشد، آن خود اشاراتی باشد بر حال خوش او و عنایات حق بر او. و هر که را آن نشان نیست، ادعایش را اعتباری نباشد:

تو از آنجایی چرا زاری چنین
چيست اين لاغر تن مضطر تو
پس چرا چشمت ازو مخمور نيست
از گدایی تست نه از بگلر بگی
ور تو ناف آهویی کو بوی مشک
چون نشانی در تو نامد ای سنی
دانک روحت خوشه‌ی غیبی ندید
التجافی منک عن دار الغرور
آب شیرین را ندیدست او مدد
روی ایمان را ندیده جان او
از ره و رهزن ز شیطان رجیم

از خری او را نمی‌گفت ای لعین
کو نشاط و فربھی و فر تو
شرح روضه گر دروغ و زور نیست
این گدا چشمی و این نادیدگی
چون ز چشمه آمدی چونی تو خشک
زانک می‌گویی و شرحش می‌کنی
نفس تو تا مست نقلست و نبید
که علامتست زان دیدار نور
مرغ چون بر آب شوری می‌تند
بلک تقلیدست آن ایمان او
پس خطر باشد مقلد را عظیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعِص (1) ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (3) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5) يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (6)

به نام خداوند رحمن رحیم کهعیص (1) [این] یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا (2) در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه [عبادت] پنهان خواند (3) گفت: پروردگار! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، شقی و محروم نبوده‌ام (4) و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (5) که وارث من و دودمانم یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده! (6)

I. کهعیص

1. **آشنایی کلی با سوره مبارکه مریم:** همانگونه که مرحوم علامه طباطبایی اشاره می‌فرماید آن طوری که در آخر این سوره مبارکه اشاره فرموده است، فَإِنَّمَا يَسْتَرْئَاهُ يَلِسَانِكَ لِنُبْسِرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (19:97) (همانا ما آن را آسان ساختیم بر زبان تو تا بشارت دهی متقین را و انداز نمایم مردم لجوج را!)، هدف اصلی این سوره بشارت و انداز است. و این هدف را در سیاقی بدیع و بسیار جالب تعقیب نموده است با ذکر سرگذشت پیامبران و اولیاء الهی که چگونه در نتیجه تقوی و ورزیدن نجات یافته و مورد لطف خداوند متعالی قرار گرفته اند. در این سوره مبارکه نخست به داستان زکریا و یحیی اشاره می‌فرماید، آنگاه به سرگذشت مریم و عیسی و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و ماجرای موسی و هارون و داستان اسماعیل و حکایت ادريس و سهمی که هر يك از ایشان از نعمت ولایت، که یا نبوت بوده و یا صدق و اخلاص، اشاره فرموده است.

2. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کهعیص:** بنام خدای رحمان و رحیم، کاف، هاء، یا، عین، صاد. "کهعیص" حروف مقطعه می‌باشند. همانطور که گفته اند حروف مقطعه یا فواتح سور حروفی مانند الم [الف، لام، میم]، طسم [طاء، سین، میم]، کهعیص [کاف، هاء، یاء، عین، صاد] هستند که گسسته از هم می‌باشند. آنها متشکل از 29 حرف یا مجموعه حروف هستند که در آغاز 28 سوره قرآن آمده اند، که همگی مکی هستند جز سوره مبارکه بقره و آل عمران. در مورد حروف مقطعه نظرات مختلفی وجود دارد، و ما در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم. مرحوم علامه طباطبایی معتقدند بین مضامین آنها با حروف مقطعه ابتداء آن ارتباط است، و از حروفی که مشترک میان چند سوره است کشف می‌شود که مضامین آنها نیز مشترک است. مثلاً، بین سوره مریم و سوره ص مناسبت به قرار است در آن سوره نیز داستان انبیاء را آورده است. سوره هابی که حروف مقطعه مشترک دارند مطالبشان نیز مشترک است، مانند سوره مریم با سوره یس که در هر دو حرف "یاء" جود دارد، مانند این سوره و سوره شوری، که با "حم، عسق" شروع می‌شود، و در هر دو حرف "ع" وجود دارد.

3. **نقلی دیگر در مورد "کهعیص":** در بعضی از کتب تفسیر، در ارتباط با "کهعیص" گفته شده است: "کهعیص" اسم سوره است و خیر مبتداء محذوف است. عبارت دیگر، معنای آیه چنین است، "این کهعیص است ... " نیز گفته اند این قسم است به خدای تعالی یا اسمی از اسماء حسناى او زیرا در بعضی ادعیه آمده است، "یا کهعیص یا حمعسق!" یا آنکه مرکب است از حروفی که هر یک از آنها اشاره است به صفتی از صفات عظمای او. در بعضی از احادیث آمده است که "کهعیص" معنایش، "أنا الله الكافي الهادي الولي العالم الصادق الوعد" است. نیز گفته اند که "کاف" از کریم و کبیر است، و "هاء" از هادی، و "یاء" از رحیم، و "عین" از علیم و عظیم، و "صاد" از صادق. یا آنکه معنای آن این است که خدای تعالی "کافی" است برای خلقش "هادی" است عبادش را، "یده" (دستش) فوق آیدهم است، "عالم" است به آفریده های خود، "صادق" است در وعده اش.

میبدی می‌گوید: کهعیص، در موهبه صوفیان بادیه از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم سه صورت است یکی بشری، مانند آنکه می‌فرماید، "انما انا بشر مثلكم" (18:110) (همانا من بشری مثل شما هستم!) دوم ملکی چنانکه فرموده است "لست كاحدكم ابیت عند ربی" (من مانند یکی از شما نیستم، من نزد پروردگار به سر می‌برم) سیوم حقّی چنانکه فرموده است، "لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملك مقرب ولا نبی مرسل" (مرا با خدا وقتی است که در آن وقت نه فرشته ای مقرب و نبی ای مرسل به من نمی‌رسند)، و از این روشن تر، "من رأی فقد رأى الحق" (هر کس مرا ببیند حق را دیده است). و حق سبحانه را با او در هر صورتی سخن به عبارتی دیگر واقع شده است. در صورت بشری کلمات مرکبه چون، "قل هو الله احد"؛ و در صورت ملکی حروف مفرده مانند، "کهعیص" و اخواته؛ و در صورت حقّی کلامی میهم که، "فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ" (53:10) (پس، وحی فرمود به عبدش آنچه را وحی فرمود) در تنگنای حرف ننگجد بیان ذوق زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگرست:

نه آتش‌های ما را ترجمانی	نه اسرار دل ما را زبانی
برهنه شد ز صد پرده دل و عشق	نشسته دو به دو جانی و جانی
میان هر دو گر جبریل آید	نباشد ز آتشش یک دم امانی

به هر لحظه وصال اندر وصالی	به هر سویی عیان اندر عیانی
ببینی تو چه سلطانان معنی	به گوشه بامشان چون پاسبانی
سرشته وصل یزدان کوه طور است	در آن کان تاب نارد یک زمانی
اگر صد عقل کل بر هم ببندی	نگردد بامشان را نردبانی
نشانی‌های مردان سجده آرد	اگر زان بی‌نشان گویم نشانی
از آن نوری که حرف آن جا ننگد	تو را این حرف گشته ارغمانی
کمر شد حرف‌ها از شمس تبریز	بیا ببرند اگر داری میانی

ابن عطاء در قول خدای عزّ و جلّ، " کهبعض "، می‌گوید: کافی است برای انتقام از دشمنانش، هادی است آنکه را اخلاص ورزد در عملش، علیم است به حال آنکه شرک ورزد و آنکه شرک نمی‌ورزد، صادق است در عذاب و ثواب و عقاب و وعد و وعیدش.

و در تأویلات نجمیه در تفسیر سوره بقره گفته است احتمال دارد که "الم" و سائر حروف مقطعه از قبیل قرار داد ها و اشارات معماگونه با حروف باشد بین محبین که کسی دیگری از آنها سر در نمی‌آورد، و خدای تعالی با نبی خویش علیه السلام قرار داده باشد در آن وقتی که با خدا داشت و نه فرشته مقربّی به او می‌رسید و نه نبی ای مرسلی در آن وقت تا به وسیله آنها با او سخن گوید به زبان جبریل در مورد اسرار و حقایق که نه جبریل از آنها آگاهی داشت و نه دیگری. اخباری که دلالت بر این برداشت داشته باشد نیز روایت شده است مبنی بر اینکه جبریل علیه السلام نازل شد باقول خدا تعالی، "کهبعض". چون گفت، "کاف" نبی علیه السلام فرمود، "دانستم"، و گفت، "ها"، فرمود "دانستم"، و گفت، "یا"، فرمود، "دانستم"، و گفت "عین"، فرمود، "دانستم"، و گفت، "صاد"، فرمود، "دانستم". جبریل گفت، "چگونه دانستی آنچه را من ندانستم؟!"

4. نقل اقوالی توسط قشیری: شیخ ابوالقاسم قشیری گوید: "کهبعض" تعریفی است بین دوستان به اسرار معانی خطاب، حروفی

است که حق فقط مخاطب به آنها را به فهم معانی اش اختصاص داده است، و برای اختیار (منتخبین) شنیدن و ذکر آن مجاز باشد، و برای رسول علیه السلام است، فهم آن و سرّش. و گفته اند که با "کاف" اشاره فرمود به اینکه او کافی است در انعام و انتقام، و بزرگ ساختن و خوار نمودن بر اساس آنچه قضاء و حکم بر آن رفته است.

باز گفته اند: در "کاف" بیان آن است که "هست" با اولیاءش، و ترساندن است از مکر خفی اش در بلاء اش. باز گفته اند: در "کاف" اشاره است به کتابت رحمت بر خودش قبل از کتابت ملائکه زلت را بر عبادش. و "هائ" اشاره دارد به هدایت مؤمنین به عرفان خودش، و تعریف خاصان خودش به استحقاق جلال سلطانش، و آنچه برای اوست از حق به حکم إحسانش. و "یاء" اشاره است به "یسر" (آسانی) نعمتش بعد از عسر محنتش. و اشاره است به "ید" او که مبسوط است به رحمت بر مؤمنین از عبادش. و "عین" اشاره دارد به علمش به احوال عبدش در سرّ و آشکارش، و کمی و زیادی اش، و حالش و سر انجامش، و قدر طاقتش و حق درماندگیش. و در "صاد" اشاره است به اینکه او صادق است در وعده اش.

II

ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ...

1. ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا: این یاد کردن پروردگار تو است از رحمتش بر بنده اش، زکریا. یعنی این خبر رحمت

پروردگار تو بر زکریا است که بر تو می‌خواهیم بخوانیم. مراد از رحمت استجابت دعای او برای فرزند خواستن توسط خدای سبحان بود. دعای زکریا علیه السلام را به تفصیل ذکر خواهد فرمود. میبیدی می‌گوید که زکریا از اولاد رجیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بوده، پیغمبر عالی‌شان و مهتر اخبار بیت المقدس و صاحب قربان. اما بعضی دیگر گفته اند او از فرزندان هارون رادر موسی بود که هر دو از فرزندان لاوی بن یعقوب بن اسحاق بودند.

ابن عطاء می‌گوید: این است ذکر اختصاص یافتن زکریا به رحمت. هر چند رحمت او به [همه] انبیاء رسیده است، از میان آنها، لطیف‌ترین رحمت به زکریا اختصاص یافت، و آن بدو بخشیدن یحیی بود، که عصیان ننمود، و همت نگماشت به معصیت. پس، این باشد محل اختصاص او.

نیز او گفته است: رحمت به زکریا اجابت دعوت او بود و رساندنش به درخواست و مرادش.

2. إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا: هنگامی که پروردگارش را به آهستگی نداء کرد. شروع است به بیان دعای حضرت زکریا (ع)، و

در آن است بعضی از اسرار دعا و اجابت آن از سوی خدای تعالی. یعنی یاد کن که رحمت بر زکریا هنگامی افاضه شد که پروردگارش را ندا کرد و بخواند او را پنهانی. گفته اند که این دعا در محراب بیت المقدس بعد از تقرب قربانی بود. زکریا علیه السلام رعایت حسن ادب نمود در دعای خویش زیرا با آنکه مقربّ خدای تعالی بود هم ادب ورزید و اخلاص و در پنهان دعای نمود. در مورد اینکه شرط نداء بلند بودن است، پس چگونه نداء حضرت زکریا خفی بوده است، چندین نظر داده اند: مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید نداء دعوت بلند است به خلاف مناجات ولی این منافاتی ندارد با توصیف نداء به خفاء زیر امکان دعوت آشکار به دور از مردم به شکلی که دعای او را نشنوند هست. آیه کریمه " فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ

المُحْرَابِ " (19:11) (پس خارج شد به سوی قومش از محراب) بیانگر همین معناست که در خلوت دعای نموده بود. گفته اند عنایت در تعبیر به نداء آن است که شخص خود را دور از خدای تعالی تصور می کند بخاطر گناهان و احوال زشت خود، همانگونه که حال کسی است که از عذاب خدا هراس دارد.

بعضی گفته اند وی در نماز بوده است و دعاء در نماز آهسته است. برخی دیگر گفته اند نداء به معنای صوت است و صوت می تواند ضعیف باشد یا قوی. باز گفته اند کمترین درجه مخالفت بلند کردن صداست. حقی می گوید وجه دیگری که برای من کشف شده است آن است که نداء خفی نزد خواص مانند ذکر خفی است، و آن چنان است که از حفظه نیز پنهان است تا چه رسد از مردم، و انبیاء و کمل اولیاء که انبیاء اسوه آنان می باشند زبان خویش را آهسته نیز به آن نمی گردانند. بعضی گفته اند خفی بودن نداءش به آن بود که محاسن و شایستگی خود را برای اجابت ندید بلکه نقص و ناتوانی خویش را دید و یاد نمود. ابن عطاء گوید: مخفی ساخت نداء خود را از خلق و از نفسش، و ظاهر ساخت نداء خود را برای کسی که جوابش می دهد و قادر بر اجابتش می باشد، و فائده إخفاء نداء از خلق و از نفس آن بود که تلوین داخل آن نشود. نیز گفته شده است که حقیقت ذکر آن است که مندرج گردد در آن ذاکر.

جز تو پیش کی بر آرد بنده دست	هم دعا و هم اجابت از توست
هم ز اول تو دهی میل دعا	تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر توی ما در میان	هیچ هیچی که نیاید در بیان

3. **قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا**: گفتم پروردگار! مرا استخوان سست شده است و موی سر سپید با این حال هیچگاه به دعای تو پروردگارم شقی نبوده ام. این توضیح ندای خفی زکریا علیه السلام است به خدای سبحان. قبل از هر چیزی، اظهار عجز و ناتوانی نمود به ضعف و سستی استخوانهای اشاره کرد که ستون های بدن او می باشند و با همه سختی و صلابتشان سست شده اند. با این حساب تکلیف بقیه اندام ها روشن است. آنگاه سپید شدن موهای خویش را با تعبیر سپیدی بر سرم شعله کشیده است عرضه نمود، که کنایه از آتش گرفتن هستی شخص است. گفته اند که در آن زمان هفتاد یا هفتاد و پنج سال داشت. شیخ سعدی نیز چنین سروده است:

چوشیبت درآمد به روی شباب	سبت روز شد دیده برکن خواب
من آن روز از خود بریدم امید	که افتادم اندر سیاهی سفید
چودوران عمر از چهل درگذشت	مزن دست و پا کآب از سرگذشت
دریغا که بگذشت عمر عزیز	بخواهد گذشت این دمی چند نیز

"ولم اكن بدعائك رب شقيا" (و نبودم به دعای تو پروردگارم شقی) شقی یعنی بدبخت. در اینجا می خواهد بفرماید یعنی در این عمر طولانی خود هیچگاه بدبخت نبودم و همیشه سعادتمند بودم زیرا هیچگاه در دعا کردن به پیشگاه تو کوتاهی نکرده ام ای پروردگارم. بلکه هر وقت ترا خوانده ام، اجابت نموده ای. این توسل زکریا (ع) است به توسط استجاب دعوتش در گذشته به سوی خداوند برای رحمت و جلب رفت در سن پیری و ضعف حال زیرا خدای تعالی بعد از آنکه عمری طولانی اجابت نموده است بنده اش را، هرگز او را نا امید نمی سازد به ویژه هنگام اضطرار و شدت افتقار. گفته اند محتاجی به کسی گفت من همان هستم که آن روز به من نیکی کردی. او گفت: مرحبا به کسی که متوسل شده است به ما توسط خود ما. و نیازش را بر آورده است و او را نیکو داشت زیرا رد بعد از قبول انعام اول را نابود می سازد. در اینجا نیز مانند آن است که حضرت زکریا عرض باشد: من که ردم نمودی هنگامی که روحیه قوی داشتم و بدن سالم به لطف تو. اگر الآن مرا رد کنی بعد از آنکه قبولم فرموده بودی، در نهایت ضعفم، درد و رنجم را چند برابر فرموده باشی و قلبم را شکسته باشی. ابن عطاء می گوید: بر خاست در مقام اعتذار به سبب سستی ایی که در عبادت بر او عارض شده بود به علت زیادی سن. پس، از خدا در خواست نمود که یاری نماید او را بر عبادت ریش، و نایب او سازد کسی را در آنچه عاجز است از آن در انواع عبادات ... پس، گفت، "پروردگار! او را قرار ده رضی و پسندیده!" که تو پسندی او را برای خدمت خودت و برگزیده باشیش برای عبادتت. قول او عزّ و جلّ، "وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا"، چگونه شقی گردد کسی که به سوی اوست مرجعش، و به پیشگاه اوست دعاءش، و به اوست قوتش، و بر اوست توکلش، و از او تأیید و نصرتش؟!!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: بنیاد حضرت مهدی (عج)، ونکوور، کانادا

جلسه 2: پنجشنبه 17 شوال 1427؛ 18 آبان 1386؛ 9 نوامبر 2006

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْعِص (1) ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (3) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ

امراتي عاقراً فهب لي من لذنك ولياً (5) يرثني ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيعاً (6) يا زكريا انا نبشرك بك
 بعلام اسمك يحيى لم نجعل له من قبل سمياً (7) قال رب انى يكون لى غلام وكانت امرأتى عاقراً وقد بلغت من
 الكبر عتياً (8) قال كذلك قال ربك هو على هين وقد خففتك من قبل ولم تك شيئاً (9) قال رب اجعل لى آية قال
 آيتك انا نكلم الناس ثلاث ليل سويماً (10) فخرج على قومهم من المحراب فأوحى إليهم ان سبحوا بكرة وعشياً
 (11) يا يحيى خذ الكتاب بقوة وآتيناه الحكم صبياً (12) وحنا من لدنا وزكاه وكان تقياً (13) وبراً بوالديه ولم
 يكن جباراً عصياً (14) وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حياً (15)

به نام خداوند رحمن رحيم كهيعص (1) [اين] يادى است از رحمت پروردگار تو نسبت به بندهاش زكريا (2) در آن هنگام كه
 پروردگارش را در خلوتگاه [عبادت] پنهان خواند (3) گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پيرى تمام سرم را
 فراگرفته؛ و من هرگز در دعاي تو، از اجابت محروم نبوده‌ام (4) و من از بستگانم بعد از خودم بيمناكم (كه حق پاسدارى از آيين
 تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفى) همسرم نازا و عقيم است؛ تو از نزد خود جانشينى به من ببخش (5) كه وارث من و دودمان
 يعقوب باشد؛ و او را مورد رضايت قرار ده! (6) اى زكريا! ما تو را به فرزندى بشارت مي‌دهيم كه نامش "يحيى" است؛ و پيش
 از اين، همنامى براى او قرار نداده‌ايم (7) گفت: پروردگارا! چگونه براى من فرزندى خواهد بود؟! در حالى كه همسرم نازا و
 عقيم است، و من نيز از شدت پيرى افتاده شده‌ام! (8) فرمود: اين گونه است؛ پروردگارت گفته اين بر من آسان است؛ و قبلاً تو را
 آفريدم در حالى كه چيزى نبودى (9) عرض كرد: پروردگارا! نشانه‌اى براى من قرار ده! فرمود: نشانه تو اين است كه سه شبانه
 روز قدرت تكلم (با مردم) نخواهى داشت؛ در حالى كه زبانت سالم است (10) او از محراب عبادتش به سوي مردم بيرون آمد؛ و با
 اشاره به آنها گفت: [به شكرانه اين موهبت،] صبح و شام خدا را تسبيح گوييد! (11) اى يحيى! كتاب [خدا] را با قوت بگير! و ما
 در كودكى به او حكم داديم (12) و رحمت و محبتى از ناحيه خود به او بخشيديم، و پاكي (دل و جان)؛ و او پرهيزگار بود (13) او
 نسبت به پدر و مادرش نيكوكار بود؛ و جبار [و متكبر] و عصيانگر نبود (14) سلام بر او، آن روز كه تولد يافت، و آن روز كه
 مي‌ميرد، و آن روز كه زنده برانگيخته مي‌شود! (15)

I. بحثى در مورد فرزند خواستن حضرت زكريا (ع) در دعای خویش

1. انگيزش زكريا (ع) براى فرزند خواستن: خداى متعالى در سوره مباركه آل عمران نيز از ماجراى فرزند خواستن حضرت
 زكريا عليه السلام ياد مى فرمايد. در آنجا، مشاهده احوال حضرت مريم سلام الله عليها توسط حضرت زكريا عليه السلام را
 باعث دعا كردن آن حضرت عليه السلام ذكر مى فرمايد:

فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا
 قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ
 رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (37-38)

(خداوند، پذيرفت او (مريم) را به پذيرفتنى نيكو، و برويانيد او را روياييدى نيكو، و كفالت او را به زكريا سپرد. هر گاه
 زكريا وارد محراب مى‌شد، نزد او رزقى را. گفت: اى مريم! از كجاست ترا اين؟! گفت: اين از نزد خداست، خداوند به هر
 كس بخواهد، بى حساب روزى مى‌دهد. در آنجا بود كه زكريا، پروردگار خویش را خواند. گفت: پروردگار من! عطا فرما
 مرا فرزند پاكيه‌اى از نزد خود، كه تو شنونده دعاء باشى!)

همانگونه كه گفته اند، از اين آيه كريمه استنباط مى شود، حضرت زكريا (ع) با مشاهده كرامت خداى تعالى بر حضرت مريم
 (س)، تشويق بدان شد كه با وجود سالمندى و فرتوتى، از خداوند فرزند صالح و پاك طلب كند زيرا هم استجابت دعاهاي
 خود را آزموده بود و هم خرق عادت را در باره‌ي كيفيت ارتزاق مريم(عليها السلام) ديده بود، و از طرفى وارث نداشت و
 مواليان يا بستگاني داشت كه در انتظار مرگ وى و ميراث بَرى از او بودند، و از آن خشنود نبود.

2. نکته اى در مورد رزق موجود نزد مريم (س): در مورد رزقى كه نزد مريم يافت مى شد، مولى عبدالرزاق قاسانى مى
 فرمايد: جايز است كه مراد از آن رزق روحاني از معارف و حقائق و علوم و حكمتى باشد كه بر او از نزد خدا افاضه مى شد
 زيرا اختصاص [رزق] به "عنديت" دلالت دارد بر از آرزاق لدني بودن آن.

3. بشارت يافتن زكريا (ع) به يحيى (ع): در سوره مباركه آل عمران
 فَتَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا
 وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ رَبِّ انى يكون لى غلام وقد بلغت الكبرى و امرأتى عاقراً قال كذلك الله يفعل ما يشاء
 قال رب اجعل لى آية قال آيتك انا نكلم الناس ثلاثة ايام انا رمراً واذكر ربك كثيرا وسبح بالعشى والابكار
 (39-41)

(پس، ملائكه او را ندا دادند در حالى كه او به نماز ايستاده بود در محراب: خدا بشارت مى‌دهد تو را به يحيى، كه تصديق
 كننده كلمه اى است از خدا، و سيّدى است كه پارسا، و پيامبرى از صالحان. گفت: پروردگارا! چگونه ممكن است فرزندى

برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده است، و همسرم نازاست؟! گفت: بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد. گفت: پروردگار قرار ده برای من نشانی. گفت: نشانی تو آنکه سخن مگویی با مردم سه روز مگر به رمز، و یاد کن خدا را بسیار، و تسبیح گوی او را شبانگاه و بامدادان.)

4. **تقاضای زکریا (ع) برای تنها نماندن:** در سوره مبارکه انبیاء خدای تعالی دعای حضرا زکریا علیه السلام را اینگونه نقل می‌فرماید، " وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لِمَا تَدْرِي قَدْ آوَيْتُ الْوَارِثِينَ " (21:89) (و [بیاد آور] زکریا را، آن هنگام که پروردگارش را خواند: پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی!) همانگونه که مشاهده می‌شود در اینجا علت فرزند خواستن را تنها نبودن ذکر می‌کند و با اشاره به مسئله ارث بردن، از خدای سبحان به عنوان بهترین وارث یاد می‌کند.

5. **تلاش مفسران اهل سنت بر تفسیر "ارث" در این آیه به وراثت دین و نبوت:** بعضی از حوادثی که در صدر اسلام بعد از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گذشت باعث شده است که بعضی از مفسران اهل سنت اصرار ورزند که در خواست وارث نمودن حضرت زکریا علیه السلام را بدان معنا بود که خدا فرزندی بدو دهد که نبی باشد. برای مثال آنان گفته اند که که زکریا (ع) نجار بود و کسی که نجار است مالی ندارد که بخواهد به ارث بگذارد. علاوه بر این، او (ع) نبی نیز بود، و برای نبی خدا توجه به اموری دنیایی نقص محسوب می‌شود. از طرفی دیگر، آنها مطلبی را نقل می‌کنند که ابوبکر برای محروم نمودن فاطمه زهرا سلام الله علیها بدان استناد نمود مبنی بر اینکه انبیاء ارث نمی‌گذارند و آنچه از آنها بجا می‌ماند صدقه است. هم چنین، گفته اند که این خود معلوم است که در جمیع شرایع فرزند از پدر در امور مالی ارث می‌برد. لذا، اگر مقصود از ارث بردن همین می‌بود، دیگر بعد از درخواست فرزند، ذکر آن بی‌مورد می‌بود.

متون روایی و تاریخی مرجع همگی اعتراض فاطمه زهرا علیها السلام به ابوبکر، و پاسخ او مبنی بر اینکه انبیاء ارث باقی نمی‌گذارند را ذکر کرده اند. این سخن او هیچ مبناء و ریشه‌ای در قرآن مجید ندارد بلکه آیاتی مانند آنچه در این سوره مبارکه آمده است تصریح دارند ارث برده شدن از انبیاء. این مفسران آیات را با استناد به حدیثی مجعول بر خلاف ظاهرش معنا نموده اند. در اینجا ابتداء پاسخ حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر از بعضی متونی که خلبه ایشان را نقل نموده اند می‌آوریم. آنگاه پاسخ مرحوم علامه طباطبایی به کسانی که "ارث" در این آیه را به ارث در دین و نبوت تفسیر نموده اند می‌آوریم.

فرازی از خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها در مسجد خطاب به ابوبکر:

ای پسر ابی قحافه (ابوبکر)! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث بری و من از ارث پدر محروم باشم، جدا که بدعت زشتی نهاده ای. آیا آگاهانه و عمدتاً کتاب خدا را کنار گذاشته و پشت سرتان می‌اندازید، درحالیکه قرآن می‌فرماید: سلیمان از داوود ارث برد، و درمورد زکریا می‌فرماید: که او از خداوند درخواست نمود تا فرزندی به او عطا فرماید تا از او و آل یعقوب ارث ببرد.

نیز فرمود: بعضی بستگان رحمی بر دیگرانشان اولویت دارند.

و باز فرمود: خداوند شما را درمورد فرزندانان توصیه می‌کند که پسران دوبرابر دختران ارث می‌برند، و می‌فرماید: آنگاه که ترک دنیا می‌کنند، برای پدر و مادر و بستگان خود وصیت کنند به نیکی و این حق است بر تقوایبندگان. و شما خیال می‌کنید که من از پدرم هیچ بهره و ارثی نمی‌برم و هیچگونه نسبتی بین من و پدرم نیست. آیا از حکمی که خداوند برای شما نازل فرموده، پدرم را خارج کرده است، یا اینکه می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند.

و آیا من و پدرم از یک ملت نیستیم

یا اینکه ادعا می‌کنید که شما از پدرم و پسر عمم، علی به قرآن کریم و احکام آن آگاه ترید.

آنک این تو و این شتر مهار شده (خلافت) که بر او سوار شدی، بتاز که ملاقات می‌کند تو را در رستخیز، و چه حاکم عادل است خداوند متعال، و چه نیکو کفیلی است محمد (ص)، و چه خوب و عده گاهی است قیامت.

ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا برابیند و حرمت مرا نپایند؟ پسر ابو قحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری؟ این چه بدعتی است در دین می‌گذارید! مگر از داور روز رستخیز خبر ندارید؟!

6. **پاسخ مرحوم علامه طباطبایی:** مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ آن عده از مفسران اهل سنت که "ارث" در این آیه را میراث نبوت دانسته اند، بحث مبسوطی در تفسیر میزان دارند که علاقمندان برای آگاهی از پاسخ مبسوط ایشان باید بدانجا رجوع کنند. ما در اینجا به اختصار و نقل به معنا، نکات بر جسته آن را می‌آوریم:

- از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که محرك و باعث زکریا به دعا آن کرامتی بود که از مریم مشاهده کرد، و آنچه از وی مشاهده کرد نبوت نبود، اثری هم از آن در میان نبود.

- اصلا نبوت چیزی نیست که از راه خویشاوندی ارث برده شود.

- معنا ندارد کسی بگوید خدایا مرا فرزندی پیغمبر ارزانی بدار، و او را مرضی (پسندیده) بگردان زیرا کسی که پیغمبر می شود فضیلت مرضی بودن و بالاتر از آن را دارد دیگر حاجت به درخواست مرضی بودن نیست.
- اگر بگویند این درخواست جنبه تاعکید را دارد، می گوییم تاعکید همیشه باید مساوی و یا مافوق مؤ گد باشد نه پائین تر از آن، و خصلت مرضی بودن مادون نبوت است.
- علاوه بر این، "وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي" یعنی، من می ترسم بعد از مرگم چیزهایی که باید از انسان به فرزندش منتقل شود به خویشاوندانم منتقل گردد. پس، او می ترسد از اینکه موالیش مالک مال او شوند، نه اینکه بترسد موالیش دارای قرب و منزلت و تقوی و کرامت گردند، و این معنا ندارد که يك پیغمبری نسبت به خویشاوندانش این چنین بخلی داشته باشد که بعد و یا قبل از مرگش دارای تقوی و کرامت گردند، زیرا انبیاء جز صلاح و سعادت خلق آرزویی ندارند.
- اینکه بعضی گفته اند، "خویشاوندان زکریا اشرار بنی اسرائیل بوده اند، و آنجناب از این می ترسید که پس از وی به لوازم جانشینش در امت عمل نکنند" حرف درستی نیست زیرا اگر مقصود از خلافت و جانشینی خلافت باطنی و الهی است که قطعا قابل ارث بردن نیست تا بود و نبود نسب در آن فرق داشته باشد. علاوه بر اینکه نبوت هیچگاه از مورد خود تخلف نمی کند و جز افراد واجد اهلیت، پیغمبر نمی شود، پس دیگر چه جای ترس هست. اگر مقصود از خلافت جانشینی ظاهری و دنیائی است که با نسب ارث برده می شود، و کسی که منسوب نیست ارث نمی برد، چنین خلافتی مانند مال، یکی از وسائل زندگی مادی است، و با این حال چه فائده ای دارد که ما با اصرار کلمه ارث در آیه را از ارث مال به ارث خلافت برگردانیم؟ علاوه بر اینکه دیدیم یحیی (علیه السلام) چنین خلافت و سلطنتی را از پدر ارث نبرد، تا بگوییم زکریا (علیه السلام) می ترسیده این خلافت به دست غیر یحیی بیفتد، و اصلا در زمان آن جناب بنی اسرائیل سلطنت و قدرتی نداشته، همه در زیر سلطه روم قرار داشتند، و روم برایشان حکم می راند.
- در پاسخ کسی که بگوید چه اصراری دارید که شأن انبیاء را در حد دعای برای مادیات پایین بیاورید، می گوییم: این اعتراض وقتی متوجه ما می شود که خواسته باشیم همانطور که شما خیال کرده اید بگوییم زکریا (علیه السلام) در این دعایش از خدا فرزندی خواسته که اموالش بعد از مرگش به وی منتقل شود و به دست اشرار از خویشاوندانش نیفتد، و ما کی چنین حرفی زده ایم. ما می گوییم مقصود اصلی و اولی از جمله، "وَلِيًّا يَرْتِي" درخواست فرزند است همچنانکه ظاهر از کلام آن جناب در سوره آل عمران، "هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً"، و از کلام او در جای دیگر که عرض کرد "رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا" همین است.
- و اگر قید "يَرْتِي" را اضافه کرده مقصود اصلی وی ارث بردن نبود، بلکه خواست کلمه "ولی" را که مفهومی است عام و دارای مصادیقی مختلف تفسیر کند چون این گونه کلمات در یکی از معانیش متعین نمی شود مگر به وسیله قرینه، و همچنانکه در آیه "وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ" (42:46) با قرینه "يَنْصُرُونَهُمْ" را آورد تا ولایت را در یکی از معانیش که همان نصرت است متعین سازد، و نیز در آیه شریفه "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ" (9:71)، قید "يَأْمُرُونَ" را آورد تا ولایت را در یکی از معانیش که ولایت تدبیر است متعین سازد، و همچنین موارد دیگر استعمال این کلمه. اگر مقصود از آوردن کلمه "یرتنی" قرینه برای تعیین کلمه ولایت در فرزند نباشد، با اینکه می دانیم مقصود از درخواست همان بوده است، دیگر در کلام قرینه ای که دلالت کند بر اینکه مقصود اصلی، درخواست فرزند است، باقی نمی ماند ...
- علاقه به فرزند داشتن نیز امری فطری است و از اموری پست دنیایی نمی باشد که منافات با شئون پیامبری داشته باشد.
- پس، فرزندان انبیاء از آنها ارث می برند همانگونه که این آیات بر آن دلالت دارند.

II. يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا

1. يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ ...: ای زکریا! تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش "یحیی" است و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده ایم. یعنی ندا دادندش که ای زکریا ما دعای ترا اجابت نمودیم، ترا بشارت می دهیم به غلامی که اسم او یحیی است ... "غلام" جوانی است که شاربش تازه روئیده باشد. گفته اند که "بشارت" خبر چیزی را دادن است که ظاهر می سازد سرور را در بشره فرد. باز نیز گفته اند: وجه فضیلت نه از آن روی است که پیش از او کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بدین وجه یافت شود که پیش از او مسمی نبوده باشد. پس، فضیلت آنست که حق سبحانه و تعالی به خود تولی تسمیه او نموده، به پدر و مادر حواله نکرد.
- باز نقل شده است که ذکر "قیل" از آن فرمود که بعد از او کسی ظهور خواهد کرد که او را به چندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سائی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد ...
- هم چنین گفته اند: او را "یحیی" نامید و فرمود، "لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا"، آغاز نمود اسمش را با "یاء" و ختم فرمود، با "یاء" و وسط دو "یا" "حاء" حنانیت است، و اسمش در نوشتن مرسوم به نحوی است که چه از اول آن بخوانیش چه از

آخرش یکسان باشد. پس، "یا" اول توفیق باشد و "یا" آخر تحقیق. برای همین هرگز معصیت نکرد و همت به معصیت نگماشت.

جنید رحمه الله گفته است: "یحیی" نامیده شده است، و قبل از او کسی بدین نام نامیده نشده بود زیرا "یحیی" کسی است که با طاعت و موافقت زنده شده است، و نمی میرد با ذنب و مخالفت، و هر کس که صفتش و ویژگیش این باشد نقصان خلاف و زیان سرزنش در هیچ حال بر او جاری نشود، بلکه محمود باشد سیرش از مبدأ امرش تا منتهاش. برای همین، نبی صلی الله علیه و سلم فرمود، "أحدی از خلق نیست که خطاً نکرده باشد یا همتاً نگماشته باشد به خطیبتی مگر یحیی بن زکریا چه او خطاً نکرد و همت هم [بر آن] ننمود."

از شیخ ابن عربی نقل کرده اند که زکریا (ع) ذکر حقّ تعالی را بر ذکر "ولی" مقدم داشت با "کاف" خطاب، و عرض نمود، "فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا" پس، خدا نیز گرامی داشت او را با بخشیدن "ولیی" که در خواست نموده بودش، و نامیدش به اسمی که دلالت می کند بر صفت زکریا و آن حیات بود.

نیز گفته اند: اینکه خدای تعالی او را به اسمش، زکریا، ندا فرمود، و این کرامتی است از سوی او.

2. **قَالَ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ...** گفت: پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسر من نازا و عقیم است، و من نیز از شدت پیری افتاده شده‌ام! "عتیا" خشک و چروکیده شدن چیزی است بر اثر مرور زمان. گفت "ربّ"، خدای تعالی را ندا نمود با آنکه خطاب خدای تعالی را توسط ملائکه دریافت نموده بود برای مبالغه در تضرع و مناجات و جدّ در زاری به سوی خدای تعالی و احتراز از توهم اینکه خدای تعالی برای آگاهی از حال او احتیاج به وساطت ملائکه دارد. زکریا علیه السلام از استجاب دعایش تعجب نمود با اینکه خودش آن را درخواست نموده بود. مرحوم علامه طباطبایی در مورد علت این تعجب می فرمایند که این تعجب خاصیت بشریت است، و با ایمان به قدرت خدا منافات ندارد، و در حقیقت پرسش از خصوصیات و چگونگی آن است... به هر بشری بشراتی بدهند که به خاطر وجود موانع و نبود وسائل و اسباب، انتظار و توقعش را ندارد. آن دلش مضطرب گشته و به محض شنیدن شروع می کند به پرسش از خصوصیات آن بشارت، تا به این وسیله آن اضطراب درونی را ساکن و آرام کند، با اینکه از همان اول یقین دارد که بشارت راست است. آری، علم و ایمان جلو خطورهای قلبی را نمی گیرد.

هم چنین گفته اند: استقبال نمود از نعمت با شکر از قبل حلول آن با تعبیر، "أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ" از کجا مرا غلامی باشد؟! با کدامین دست، و کدامین عمل، و کدامین طاعت شایستگی اجابت دعایم را از تو داشته باشم. این فضل و کرم توست به تفضل سابق و نعمت بر عبادت در جمیع احوال. گرچه از عمل خود مأیوس بودم، از فضل تو مأیوس نبودم. باز گفته اند: غایت رجاء در غایت یأس قصه زکریاست هنگامی که گفت، "رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ" و متولد شد برای او مثل یحیی.

3. **قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيَّ هَيِّنٌ...** گفت: این گونه است، پروردگارت گفته این بر من آسان است، و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبود. این نحو پاسخ برای آرامش خاطر زکریا (ع) است. مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که فاعل "قال" خدای تعالی است، و "كذلك" گفته خدا می باشد، و خبری است برای مبتدائی که حذف شده، و تقدیر آن "و هو كذلك" است، یعنی واقع مطلب همین است که گفتیم و در این بشارت هیچ شکی نیست. "قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيَّ هَيِّنٌ" گفته دوم است برای "قال" اول، و معنایش این است: گفت این چنین، گفت پروردگارت که این برای من آسان است...

4. **قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا:** گفت: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده! فرمود: نشانه‌ی تو این است که سه شب با مردم سخن نگویی در حالی که سالم می باشی. آنگونه که از آیات سوره مبارکه آل عمران، استفاده می شود، حضرت زکریا در این سه شبانه روز سرگرم عبادت و ذکر خدا بوده است، ولی نمی توانسته است با مردم حرف بزند مگر با رمز و اشاره.

در مورد علت نشانه خواستن حضرت زکریا، نظرات مختلفی ابراز شده است. از آن جمله است این قول: آنچه بر این پایه، حضرت زکریا که مدتی از دوران نبوت خویش را سپری کرده و بارها وحی و الهام الهی را دریافت کرده و به آن شناخت کافی به هم رسانده است، چگونه رواست که برای تشخیص وحی، نشانه بخواهد. گرچه پیامبران از ناحیه ذات خود و به طور استقلال، دارای تمیز نیستند، ولی وقتی خداوند آنان را به حدّ نصاب نبوت رساند، دارای تشخیص و فرقان شده‌اند و همواره آن را حفظ می‌کنند؛ وگرنه باید در هر قضیه‌ای شک کنند و برای تشخیص آن از خداوند نشانه بخواهند تا کلام خدا را با وسوسه‌ی شیطان اشتباه نگیرند. پس کسی که به مقام دریافت وحی نایل آمد، به درجه‌ای رسیده است که "علي بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ"، حقیقت را آشکار می‌بیند و در آن رتبه، هیچ شایبه‌ی وسوسه راه ندارد. بنابراین، احتمال اول، مردود است.

احتمال دوم، این بود که حضرت زکریا به دنبال آیت و نشانه‌ای برای تشخیص زمان تولد فرزند بود و بی‌صبرانه در انتظار این بشارت به سر می‌برد؛ به ویژه که روزگار پیری و فرتوتی او فرا رسیده بود و از وارث نا اهل نیز دل‌نگرانی داشت. از این‌رو، می‌خواست زمان تولد فرزند خود را بداند و برای اطمینان دل، تقاضای نشانه کرد که مستجاب گردید. پس، این احتمال قوی تر است.

5. **فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُحْرَةً وَعَشِيًّا:** او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد، و با اشاره به آنها گفت: [به شکرانه این موهبت،] صبح و شام خدا را تسبیح گوید! از تفسیر مجمع البیان نقل شده است که محراب عبادت را از این جهت محراب گفته اند که شخصی که در آن متوجه خدا گشته در حقیقت به جنگ شیطان رفته است، و بر سر نمازش با شیطان محاربه دارد، و در اصل به معنای مجلس اشراف بوده که همواره مدافعی از ایشان حمایت و دفاع می کنند. "بكرة" از طلوع فجر است تا وقت چاشتگاه "و عشیاً" از وقت زوال شمس است تا غروب آینده زمان تسبیح وی است. بعضی گفته اند مراد از آندو نماز فجر و نماز عصر است. نیز گفته اند که معنی تسبیح در اینجا تنزیه خدای تعالی است از ناتوان بودن بر آفریدن فرزند از والدین پیر. لذا، گفته اند که برای هر تعجبی، سبحان الله است.
6. **چند بیت از مثنوی:**

می رسید از امر او از بحر اصل
و آن هوا گردد ز سردی آبها
آب رویانید تکوین از عدم
در سبب از جهل بر چفسیده ای
سوی این روپوشها زان مایلی
رینا و ریناها می کنی
چون ز صنعم یاد کردی ای عجب
ننگرم سوی سبب و آن دمدمه
ای تو اندر توبه و میثاق سست
رحمتم پرست بر رحمت تنم
از کرم این دم چو می خوانی مرا
یا محمد چیست این ای بحر خو
غرقه کردی هم عرب هم کرد را

مشک خود روپوش بود و موج فضل
آب از جوشش همی گردد هوا
بلک بی علت و بیرون زین حکم
تو ز طفلی چون سببها دیده ای
با سببها از مسبب غافل
چون سببها رفت بر سر می زنی
رب می گوید برو سوی سبب
گفت زین پس من ترا بینم همه
گویدش ردوا لعداوا کار تست
لیک من آن ننگرم رحمت کنم
ننگرم عهد بدت بدهم عطا
قافله حیران شد اندر کار او
کرده ای روپوش مشک خرد را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم (3)

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: بنیاد حضرت مهدی (عج) و نکور، کانادا

جلسه 3: پنجشنبه 24 شوال 1427؛ 25 آبان 1386؛ 16 نوامبر 2006

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَهَيْصَ (1) ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (3) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبًّا شَقِيًّا (4) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (6) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (7) قَالَ رَبِّ إِنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (8) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئْ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (9) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (10) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُحْرَةً وَعَشِيًّا

(11) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (12) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (13) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا (14) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (15)

به نام خداوند رحمن رحیم که میبص (1) [این] یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا (2) در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه [عبادت] پنهان خواند (3) گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده‌ام (4) و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (5) که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد رضایتت قرار ده! (6) ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می‌دهیم که نامش "یحیی" است؛ و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده‌ایم (7) گفت: پروردگارا! چگونه برای من فرزندی خواهد بود؟! در حالی که همسرم نازا و عقیم است، و من نیز از شدت پیری افتاده شده‌ام! (8) فرمود: این گونه است؛ پروردگارت گفته این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبود (9) عرض کرد: پروردگارا! نشانه‌ای برای من قرار ده! فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت؛ در حالی که زیانت سالم است (10) او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: [به شکرانه این موهبت،] صبح و شام خدا را تسبیح گوید! (11) ای یحیی! کتاب [خدا] را با قوت بگیر! و ما در کودکی به او حکم دادیم (12) و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی (دل و جان)؛ و او پرهیزگار بود (13) او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ و جبار [و متکبر] و عصیانگر نبود (14) سلام بر او، آن روز که تولد یافت، و آن روز که می‌میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می‌شود! (15)

I. يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

1. **يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا:** ای یحیی! بگیر کتاب را با قدرت! و دادیم او را حکم در حالی که کودکی بود. یعنی، بعد از آنکه یحیی را به زکریا بخشیدیم، او را گفتیم: ای یحیی کتاب را با قدرت بگیر. "کتاب" در این آیه کریمه را اکثر مفسران به تورات حضرت موسی علیه السلام دانسته‌اند. نیز گفته‌اند که "بگیر کتاب را با قوت" یعنی دریافت کن آن را با جدیت، و پشت گرم باش به توفیق و تأیید! مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید که مراد از گرفتن کتاب با قدرت، علم کامل داشتن و جدی عمل نمودن بر مقتضای آن است. این تفسیر تأیید می‌کند این احتمال را که مقصود از "کتاب"، تورات باشد، و یا تورات و سایر کتب انبیاء زیرا کتابی که در آن روز مشتمل بر شریعت بوده همان تورات بوده است.

"حکم" در این آیه را نیز به فهم، عقل، حکمت، معرفت آداب خدمت، فراست صادق، و نبوت تفسیر شده است لیکن مرحوم علامه طباطبایی با توجه با آیاتی مانند **وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ (16:45)**، و **أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ (89:6)**، و غیر اینها، که در آنها "حکم" را در کنار "نبوت" بکار رفته است، نتیجه‌گیری می‌کنند که مراد از "حکم"، نبوت نمی‌باشد. ایشان همچنین می‌فرماید که تفسیر آن به معرفت آداب خدمت، یا فراست صادق، و یا عقل هیچ یک درست نیست زیرا از لفظ آیه و همچنین از جهت معنا چیزی که دلالت بر یکی از آنها بکند وجود ندارد. بلکه می‌فرمایند که از آیات، **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ (29:2)**، **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (2:62)**، می‌توان برداشت نمود که "حکم" در این آیه مورد بحث از سوره مبارکه مریم علم به معارف حق الهیه و کشف حقایق غیبی است زیرا حکمت نوعی مفید از حکم است.

2. **نکته ای تکمیلی:** به نظر می‌رسد که سخن مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر "حکم" و غیر "نبوت" دانستن ناظر به نبوت تشریحی، و یا رسالت باشد زیرا دریافت حکمت از خداوند و کشف حقایق غیبی "انباء" به معنای عام کلمه می‌باشد. پس، باید گفت که حضرت یحیی علیه السلام در کودکی نبی تشریحی و یا رسول تبلیغی نبودند، چنانچه بعضی از مفسرانی که "کتاب" را کتابی خاص وی دانسته‌اند، نه تورات یا کتب انبیاء دیگر، و گفته‌اند که حضرت یحیی علیه السلام رسول بود مانند حضرت عیسی علیه السلام.

3. **إشارة:** گفته‌اند: أخذ کتاب با قوت، که همان جدیت و تلاش در خواندن آن است، عبارت است از متجدد بودن برای تلاوت آن، و بر گرفتن همت از غیر و همت نمودن بر آن. پس، عبد گیرنده کتاب پروردگارش با قوت نمی‌باشد تا آنکه هنگام تلاوتش چنین باشد. نیز گفته‌اند که **"خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ"** یعنی بگیر کتاب را توسط ما نه توسط خودت، و کتاب کلام ازلی حق است، یعنی، بگیر کتاب ازلی را با قوت ازلی. معنای این سخن آن است که قاری آن است در حالی که فانی می‌باشد از نفس خویش، متکلم به رب خود، و می‌شنود آن را از ریش، و این است حال مقربین، و الله تعالی أعلم.

II. وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

1. **وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا:** و رحمتی از سوی ما و پاکیزگی، و بود او پرهیزکار. "حنان" به صورت نکره آمد برای تفخیم، علاوه بر آنکه، با قید "من لدنا" اختصاصی بودن آن را مورد تأکید قرار داد. "حنان" در اصل لغت به معنی مسرت و اشتیاق بوده است، سپس به معنای عطوفت و رأفت بکار رفته است، یکی از نام‌هایی که خدای سبحان بدان نامیده می‌شود

"حنان" است. "زکاة" در لغت نمو صالح است، و به معنی طهارت و پاکی بکار برده شده است. "تقی" صفت مشبیه از تقوی است، که در اینجا به معنای متقی و تقوای پیشه نمودن حضرت یحیی علیه السلام است.

در مورد اینکه "حنان" بودن حضرت یحیی علیه السلام در اینجا به چه معنایی است، چندین نظر مطرح می باشد، از جمله، محبوب نزد مردم بودن، شفقت و رأفت بر والدین داشتن، و محبت داشتن خداوند بدو. مرحوم علامه طباطبایی این قول سوم را بر می گزینند، و می فرمایند: ... لیکن آنچه از سیاق بر می آید، مخصوصاً با به نظر اینکه "حنان" را مقید ساختن به قید "من لدنا" و با در نظر گرفتن اینکه این کلمه جز در مواردی که اسباب طبیعی و عادی یا موثر نیست و یا در نظر گرفته نشده اند آورده نمی شود، این است که مراد از "حنان" يك نوع عطوفت الهی و انجذاب مخصوص بین یحیی و بین پروردگارش است، که در غیر او سابقه و مانند ندارد. سپس، به خاطر اینکه در دنباله اش فرمود "زکاة" که اصل در معنای آن نمو صالح است ... یا باید گفت مقصود از آن این است که خدا به او لطف و عنایت دارد، و امور او را خودش اصلاح نموده است، و به شأن او عنایت می ورزد، و او هم در زیر سایه عنایت خدا رشد و نمو می کند، و یا این است که او نسبت به خدا عشق می ورزد، و مجذوب پروردگار خویش است، و بر همین اساس جذب و عشق، رشد و نمو می کند، و مقصود از نمو، نمو روح است.

آنگاه به "تقی" بودن او اشاره فرمود، و یار آور شد که با وجود این همه لطف و عشق و محبت خدا به او، تقوای خدا را از یاد نبرد، و همواره پرهیزکار و متقی بود.

2. **وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا:** و نیکوکاری به پدر و مادرش، و نبود جباری عصیانگر. "بر" صفت مشبیه "بر" (به کسر باء)، و به معنای احسان می باشد، و "بار" به یک معنا است. یعنی، در حالی که در برابر خدا شخصی متقی و پرهیزکار بود، نسبت به پدر و مادرش، شخصی نیکوکار و محسن بود. هم چنین در مورد کلمه "جبار"، مرحوم علامه طباطبایی از مجمع البیان چنین نقل می کنند که آن به معنای کسی است که برای احدی حقی قائل نمی باشد، دچار جبریت و جبروت شده باشد، و نخل جبار آن درخت خرمائی است که از بلندی دست به آن نرسد. بنابراین قول، برگشت معنای جبار به این است که شخص آنچنان مستکبر و بلند پرواز باشد که خواسته خود را بر مردم تحمیل کند، و چیزی را از مردم تحمل نکند، مؤید این معنا خود آیه مورد بحث است که بعد از کلمه "جبار" کلمه "عصی" را آورد، چون عصی صفت مشبیه از عصیان است، که اصل در معنایش زیر بار نرفتن است.

ایشان می فرمایند: از اینجا روشن می شود که سیاق جملات سه گانه مورد بحث سیاق بیان کلیات احوال آن جناب نسبت به خالق و مخلوق است. جمله "وَكَانَ تَقِيًّا" حال او را نسبت به پروردگارش بیان می کند، و جمله "وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ" وضع او را نسبت به پدر و مادرش حکایت می نماید، و جمله "وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا" رفتار او را نسبت به سایر مردم شرح می دهد. حاصل معنای این جمله این است که آن جناب رؤوف و رحیم بود به مردم، و خیر خواه و متواضع نسبت به ایشان، ضعفا را یاری می کرد، و آنهایی را که آمادگی هدایت و رشد داشته اند هدایت می نمود. با این بیان، این معنا نیز روشن می شود اینکه بعضی از مفسرین کلمه "عصیا" را به عاصی نسبت به پروردگار تفسیر کرده تفسیر درستی نیست. پس، یحیی علیه السلام در پیشگاه خدا "تقی" بود، و در مقابل پدر و مادر "بر" بود، و نسبت به مردم، مهربان و متواضع بود، و "جبار عصی" نبود.

3. **وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا:** و سلام بر او باد آن روزی که بزاد، و روزی که بمیرد، و روزی که بر انگیزخته شود زنده. مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که کلمه "سلام"، از نظر معنا، نزدیک است با کلمه "امن". ... فرق میان آندو این است که "امن" عبارت است از خالی بودن مکان از هر چه مایه کراهت و ترس آدمی است ولی سلام عبارت است از اینکه محل طوری باشد که هر چه آدمی در آن می بیند ملایم طبعش باشد، نه از آن کراهت داشته باشد، و نه ترس. کلمه سلام را در اینجا نکره آورد تا نشانه تعظیم باد. یعنی، در این سه روز سلامی بزرگ و عظیم بر او باد. این سه مقطع آغاز سه مرحله زندگی انسان، یعنی، دنیا، برزخ، آخرت می باشد. بعضی گفته اند سه روز است که از همه روزها وحشتناک تر است بر انسان. اول روز خروج از بطن مادر و ورود به دنیا. دوم، روز خروج از دنیا و دخول در قبر. سوم بعثت از قبر و حشر به سوی آخرت. در اینجا فرمود در تمامی این مراحل حضرت یحیی علیه السلام مورد لطف و عنایت حق تعالی است و از آسیب و گزند ایمن می باشد. در دنیا در امان و سلامتی است از گزند و فریب شیطان و بلا دنیا، در برزخ ایمن است از عذاب قبر، و در آخرت از قهر خدا و عذاب جهنم و رنج و خزی اخروی. گفته اند که استفاده از جمله اسمیه در اینجا دلالت بر دوام سلام است در تمامی این مراحل.

III. اشارات و تأویلات

1. **اشاره به شهادت حضرت یحیی (ع):** بعضی گفته اند که قید "حیا" در جمله "وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" برای فهماندن این نکته بود که یحیی علیه السلام به زودی شهید می شد چون خدای تعالی در جای دیگر درباره کشته شدگان در راه خدا فرموده است، "بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" (3:169) (بلکه زنده باشند نزد پروردگارشان روزی داده شوند). بدین ترتیب، فهماند که بعثت او بعثت شهداء است.

2. **نکته ای در مورد استفاده صیغه ماضی و مضارع در آیه پانزدهم:** در آیه پانزدهم، "وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" از بدینا آمدن حضرت یحیی علیه السلام، با صیغه ماضی یاد فرمود ولی مردن و بر انگیزخته شدن او را با صیغه مضارع

آورد. مرحوم علامه طباطبایی در مورد این اختلاف تعبیر، می فرماید: این برای آن بود که بفهماند این سلام را در حال حیات دنیویش به او فرستاده بود، نه اینکه در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرستاده باشد.

3. **بر به مادر:** حقی از کتاب مقاصد الحسنه اثر سخاوی چنین نقل می کند: یکی از اولیاء گفته است من در بیابان بنی اسرائیل بودم و مردی را دیدم که همراهم باشد. از آن، تعجب نمودم، و به من الهام شد که او خضر است. بدو گفتم: به حق حق! تو کیستی؟ گفت: من برادرت خضر می باشم. او را گفتم: می خواهم چیزی از تو پرسم. گفت: بپرس! گفتم: با کدامین وسیله ترا دیدم؟ گفت: با برت به مادرت.

پس، عاقل باید که برتی باشد بر والدینش مطلقاً، خواه انفسی باشند، یا آفاقی زیرا بر شخص را به سوی جنت و دار کرامت می برد، و بشارت می دهد در شتاد احوال به امن و امان و انواع سلامت.

4. **نکته ای در مورد ولی خواستن حضرت زکریا (ع):** گفتیم در معنای "ولی" نوعی سرپرستی و بر عهده گرفتن امور شخص است از روی لطف و محبت بود. لذا، بعضی از مفسران گفته اند که "ولی" در دعای حضرت زکریا علیه السلام، "فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْتِي وَيَرْتِي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ" به معنای "ولی بالقوه" است زیرا حضرت زکریا تقاضای فرزندی کرد که بعد از خودش "ولی" باشد، نه فرزندی که بر خودش هم "ولی" باشد. چنانکه از جمله "یرثنی" هم فهمیده می شود.

هر چند اصل این سخن که کلمه "ولی" در قرآن کریم به معنای "ولی بالقوه" بکار رفته است می تواند درست باشد، می توان در اینجا "ولی" را بالفعل نیز دانست. گرچه حضرت زکریا علیه السلام نگران بعد از خود نیز بود اما از ظاهر "فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا" می آید که برای خود نیز "ولی" خواست نه صرفاً برای مردم چه او پیر و نا توان نیز بود. علاوه بر این، همانگونه که پدر و مادر ولی فرزند می باشند و والدین صالح و با ایمان لطف و رحمت خدا بر فرزند می باشند و در رشد و تعالی وی تاثیر بسزایی دارند، فرزند بر و صالح و با محبت، حتی دوست شفیق و مهربان نیز، "ولی" و لطفی و مرحمتی است از سوی خدا که موجب رسیدن فیوضات فراوان به پدر و مادر می شود. همین معنا شاید به میزانی بسیار قوی تر بین انبیاء و اولیاء و پیروانشان، و بین استادان و شاگردانشان بر قرار می باشد. شخص همانگونه که از داشتن استاد کامل شفیق بهره فراوان می برد، از داشتن شاگردانی که آینه اسرار جلال و جمال حضرت دوست می باشند نیز به همان اندازه، و گاه نیز بیشتر بهره می یابد. به عنوان مثال، مولانا در خدمت استادی چون شمس تبریزی متحول شد و سیر الی الله را آغاز نمود، و با شاگردی چون حسام الدین چلبی اوجی دیگر گرفت. برای شمس، غزلیات سرود، و برای حسام الدین، مثنوی را آفرید:

ای ضیاء الحق حسام الدین راد	که فلک و ارکان چو تو شاهی نژاد
تو بنادر آمدی در جان و دل	ای دل و جان از قدم تو خجل
چند کردم مدح قوم ما مضمی	قصد من ز آنها تو بودی ز اقتضا
خانه‌ی خود را شناسد خود دعا	تو بنام هر که خواهی کن ثنا
بهر کتمان مدیح از نا محل	حق نهادست این حکایات و مثل

شه حسام الدین که نور انجم است	طالب آغاز سفر پنجم است
این ضیاء الحق حسام الدین راد	اوستادان صفارا اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کثیف	ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی	غیر این منطق لبی بگشادمی
لیک لقمه‌ی باز آن صعوه نیست	چاره اکنون آب و روغن کردنیست
مدح تو حیفت با زندانیان	گویم اندر مجمع روحانیان
شرح تو غبنست با اهل جهان	همچو راز عشق دارم در نهان
مدح تعریفست در تخریق حجاب	فارغست از شرح و تعریف آفتاب
مدح خورشید مداح خودست	که دو چشم روشن و نامردست

5. **اشارتی به تولد فرزند از والدین:** حقی گوید:

"يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ" (یا یحیی بگیر کتاب را) یعنی تورات را "بِقُوَّةٍ" (با توانمندی) به جد و پشت گرمی به توفیق و تأیید. مولی جامی در شرح فصوص گفته است: اگر امداد حق به زکریا و همسرش با قوه غیبی ربانی بیرون از اسباب عادی نمی بود، اصلاح نمی شد [نازایی] همسرش، و میسر نمی شد برای او حمل. سپس، چون ساری شد آن قوه حق از زکریا و همسرش و از آندو گذشت و به یحیی رسید، حق به او گفت، "يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ" (یا یحیی بگیر کتاب را با توانمندی). "وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا" (و دادیم او را حکم در حالی که کودکی بود) از ابن عباس نقل کرده اند که مراد از "حکم"، حکم نبوت است که خدای

تعالی او را از آن آگاه ساخت در حالی که سه یا هفت سال داشت. نبوت را حکمی نامید زیرا خدای تعالی محکم ساخت عقلش در کودکی و وحی نمود به او.

و گفته اند که "حکم" حکمت است، و فهم تورا و فقه در دین است. پس، آن به معنی منع است، و از آن است حاکم زیرا او منع می کند ظالم را از ظلم، و حکمت آن چیزی است که منع می کند شخص را سفاقت. روایت شده است که کودکان او را به بازی دعوت می کردند، و او می گفت که برای بازی خلق نشده ایم.

میبدی می گوید: درین سخن پندی عظیم است بی خبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند و بدام فریب، " أَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ " (57:20) مقید شده اند.

عمر بازیچه بسر میبری
پای ز اندازه بدر میبری
به که زبازی جهان پاکشی
طفل نه ای چند ببازی خوشی

فقیر می گوید که مثل یحیی علیه السلام در این امت مرحومه شیخ عارف محقق سهل بن عبد الله تستری قدس سره است زیرا تمام شد برای او امر سلوک از سه سالگی تا هفت سالگی چنانچه شنیدم از شیخ و سندم، که خدا شاد گرداند روحش را، یعنی واقع شد انکشاف و الهام، و ظاهر شد برای او حال تام در حالی که سه ساله بود، و شد آنچه شد تا هفت سالگی. پس، سبحان قادر است او، و این برای کسی است که لطیف باشد حجابش اما کسی که کثیف باشد حجابش، برای زدودن آن محتاج باشد به مجاهدات سخت در مدتی طویل.

بدان که روح کامل سریع تعلق می گیرد به بدنش، یعنی ماده نطفه متصل می گردد سریع به پدر و مادر و حاصل می شود علاقه شدید، و ولادت به نیکوترین وصف و در معتدل ترین زمان. پس، می آید فرزند در حالی که غالب است بر او احکام و جوب. پروردگار! یاری فرما ما را بر زدودن حجب ظلمانی و نورانی، و قرار ده ما را از مکاشفین انوار ربانی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشارات قرآنی و نفحات رحمانی

تفسیر سوره مبارکه مریم (4)

مباحثات در تفسیر عرفانی قرآن کریم: بنیاد حضرت مهدی (عج) و نکوور، کانادا

جلسه 4: پنجشنبه 1 ذوالقعدة 1427؛ 2 آذر 1386؛ 23 نوامبر 2006

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كهيعص (1) ذَكَرُ رَحْمَةَ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (3) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4) وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5) يَرْتَدِّي وَيَرْتُدُّ مِنْ أَلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (6) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (7) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (8) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (9) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (10) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (11) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (12) وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (13) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (14) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (15)

به نام خداوند رحمن رحیم كهيعص (1) [این] یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بندهاش زکریا (2) در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه [عبادت] پنهان خواند (3) گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده؛ و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته؛ و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده‌ام (4) و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند)؛ و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش (5) که وارث من و دودمان

يعقوب باشد؛ و او را مورد رضایت قرار ده! (6) اي زكريا! ما تو را به فرزندی بشارت مي دهيم كه نامش "يحيي" است؛ و پيش از اين، همنامي براي او قرار نداده ايم (7) گفت: پروردگار! چگونه براي من فرزندی خواهد بود؟! در حالی كه همسر من نازا و عقیم است، و من نیز از شدت پيري افتاده شده ام! (8) فرمود: اين گونه است؛ پروردگارت گفته اين بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی كه چیزی نبود (9) عرض كرد: پروردگار! نشانه اي براي من قرار ده! فرمود: نشانه تو اين است كه سه شبانه روز قدرت تكلم (با مردم) نخواهي داشت؛ در حالی كه زبانت سالم است (10) او از محراب عبادتش به سوي مردم بيرون آمد؛ و با اشاره به آنها گفت: [به شكرانه اين موهبت،] صبح و شام خدا را تسبیح گوید! (11) اي يحيي! كتاب [خدا] را با قوت بگیر! و ما در كودكي به او حكم دادیم (12) و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاكي (دل و جان)؛ و او پرهیزگار بود (13) او نسبت به پدر و مادرش نيكوكار بود؛ و جبار [و متكبر] و عصيانگر نبود (14) سلام بر او، آن روز كه تولد يافت، و آن روز كه مي ميرد، و آن روز كه زنده برانگیخته مي شود! (15)

I. اشارات و تأویلات

1. **تفسیر انفسی آیات فوق:** حقی از تأویلات نجمیه با اختصار چنین نقل می کند: بدان كه زكريا اشاره است به روح انسانی، و همسرش اشاره است به جثه جسدانی، كه همان زوج روح است، و يحيی اشاره است، به قلب. پس، روح به سبب طول زمان تعلقش به قالب، بعيد انگاشت برای خود تولد قلبی را كه قابل فیض الوهیت باشد بدون واسطه، چنانچه فرمود، "جای نمی دهد مرا زمینم و آسمانم، و لیكن جای دهد مرا قلب بنده مؤمنم"، و آن همان فیض ازلی است، كه به هیچ يك از حیوانات و ملائكه داده نمی شود چنانچه جامی گفته است:

ملائك را چه سود از حسن طاعت چو فیض عشق بر آدم فرو ریخت

سپس، چون بشارت داده شد به ولادت قلب موصوف به آنچه یاد گردید، طلب نمود نشانه ای را تا هدایت گردد با آن به کیفیت حمل قالب عاقر قلب زنده ای را كه زنده باشد به نور خدای تعالی. فرمود، " أَيْتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا " یعنی، نشانه تو آنكه خطاب نكنی غیر خدا را، و التفات نمایی به ما سوی الله سه شب. بدین ترتیب، اشاره فرمود به مراتب ما سوی الله، و آن سه باشند، جمادات، و حیوانات، و روحانیات. پس، چون تقرب جویی به خدای تعالی با عدم التفات به ما سوی او، نزدیک شود به تو با موهبت غلامی كه همان قلب زنده به نور او باشد. پس، خارج شد زكريای روح از محراب هوایش و پیروانش بر قوم صفات نفس، و قلب، و انانیتش، و گفت [به آنها:] روی سوی خدا كنید و إعراض نمایی از غیر او تمامی اوقات شب و لحظات روز، بلکه در بامداد ازل و شب ابد. چون متولد شد برای او يحيی قلب، به او گفته شد: ای يحيی بگیر كتاب فیض الهی را با قوت ربانی، نه با قوت انسانی زیرا انسان ضعیف خلق شده است، و او دور باشد از قوه، و خداست كه رزاق دارای قوت و متین می باشد (اشاره است به کریمه سوره مبارکه ذاریات 51:58). پس، صاحب علم، و حکمت، و رحمت، و طهارت از میل به ما سوی الله، و اتقاء شد، " وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا " (و نیکوكار به پدر و مادرش بود، و نبود جباری عصیانگر) مانند نفس اماره به زشتی. اما نیکیش در حق پدر روح، نورانی نمودنش است به نور فیض الهی زیرا محل قبول فیض است چون هر چند فیض الهی نصیب روح می شود اولاً، لیكن نگه نمی دارد آن را به واسطه لطافت روح بلکه فیض از آن عبور می کند، و قبولش می کند قلب، و نگه می دارد آن را زیرا در آن صفاء می باشد و كثافت. با صفاء قبول می کند فیض را، و با كثافت نگه می دارد آن را مانند آنكه فیض خورشید را قبول می کند هواء به سبب صفاء خود و لیكن نگه نمی داردش به سبب لطافتش اما آینه قبول می کند فیض آن را با صفاءش و نگه می داردش به سبب كثافتش. این یکی از اسرار حمل امانتی است كه حمل نمود آن را انسان ولی حمل نكردش ملائكه.

اما برّش به مادر قالبش، با بكارگیری اوست بر وفق اوامر شرع و نواهي آن تا نجات دهد او را از عذاب قبر، و داخل جنّت سازد او را.

حافظ شیرازی:

دوش دیدم كه ملایك در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساكنان حرم ستر و عفاف ملكوت	با من راه نشین باده مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست كشد	قرعه كار به نام من دیوانه زدند

2. **تأویلات قاسانی:** مولی عبدالرزاق قاسانی در تاویل این آیات می فرماید: "كهيعص" در آنچه پیشتر آمد گذشت كه هر طالبی كه

ندا می کند ربّش را، و می خواند او را مستحقّ اجابت است هنگامی كه می خواند او را به لسان حال، و ندایش می کند به آن اسم او كه مصدر مطلوبش است به حسب اقتضاء استعدادش در آن حال، بداند یا نداند، زیرا عطاء و فیض نیست مگر به حسب استعداد، و استعداد طلب نمی کند مگر آنچه را مقتضای آن اسم است. پس، اجابت می کند او را با تجلی آن اسم، كه جبر نقص او می کند، و بر آورده می سازد حاجتش را با إفاده مطلوبش همانگونه كه چون مریض گوید، "یا ربّ!"، مرادش، "یا شافي" است زیرا حق با آن اسم دور می سازد از او آن بیماری را هنگام اجابتش. هم چنین چون فقیر ندا کند او را، اجابت کند او را با اسم مغنی خود زیرا این [اسم] است كه ربّ اوست.

پس، ندا کرد زکریا علیه السلام ریش را تا ببخشد او را ولّی که جانشین او گردد در امر دین، و توسل جست به سوی او با دو امر، و اعتذار نمود به پیشگاه او از روی تعلیل با دو امر. توسل جست با ضعف و پیری، و سستی و عجز از قیام نمودن به امر دین در سخن خویش، " رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَيْبًا " (پروردگار! سست شده است مرا استخوانهایم، و سپیدی بر سرم شعله کشیده است)، و اجابت نمودش با اسم "الکافی" خود، و کفایت نمود ضعفش را و بخشیدش قوت، و تأیید کردش با فرزند. سپس، [توسل جست با سوی خدا] با عنایتش به او در گذشت با این سخنش، " وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا " (و از رهگذر دعایم به پیشگاه تو، بدبخت نبوده ام). پس، اجابت نمودش با اسم "الهادی" خود، و هدایت کردش به مطلوبش با بشارت و وعد زیرا همانگونه که بدان اشاره شد، عنایتی که مقتضای سعادت است همراه سلب شقاوتی است، که عبارت است از علم خدای تعالی در ازل به عین [ثابتی] در عدم [که] با استعدادش اقتضای سعادت متناسب با خود دارد، و آن عین اِرادۀ خدای تعالی است آن کمال را برای او هنگام وجودش. پس، باید که او هدایت گردد به سوی خدا، و همانا هدایت با توفیق تمام می گردد، و آن ترتیب دادن اسباب موافق مطلوب است که [شخص] را به آن می رساند، ولی او آنها را موافق نیافت، و خلافتش را یافت. پس، ترسید و اعتذار نمود به پیشگاه او با خوف از موالی (خویشان) به سبب عدم صلاحیتشان برای آن امر. در نتیجه، اجابت نمودش با اسم "الواقی" خود، و محافظت نمودش از شر آنها، و [هم چنین اعتذار نمود] با امتناع وجود ولی از نسلش به سبب عدم اسباب با این سخن خود، " وَكَانَتْ اِمْرَاَتِي عَاقِرًا " (و بوده باشد همسرم نازایی) پس، اجابت نمودش با اسم "العظیم" خود زیرا او علم داشت به عدم اسبابی که تعلیل نمود با آنها در حال احتجاب با آنها از مسبب، و علم داشت به وجود او (مسبب) در حال عدم آنها (اسباب)، و آنچه را او بدان علم داشته باشد، باید که یافت شود چنانچه ملائکه به زن اِبراهیم علیه السلام گفتند، " كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ " (51:30) (چنین گفت پروردگارت که او حکیم علیم است). پس، چون بشارت دادند او (زکریا) را به فرزند، و هدایتش نمودند به مقتضای علم، تعجب نمود از آن به سبب عادت داشتنتش به عالم اسباب به حکمت، و تکرار نمود ذکر علت را به عدم اسباب با این سخن خود، " رَبِّ اَنْتَ یٰ کُوْنُ لِيْ غُلَامًا وَكَانَتْ اِمْرَاَتِيْ عَاقِرًا وَفَدَّ بَلْعُثُ مِنَ الْکَبْرِ عِتِيًّا " (پروردگار! از کجا مرا کودکی باشد در حالی که همسرم نازایی بوده باشد و من از پیری شکسته شده ام؟!) زیرا او فرزندی حقیقی می خواست که بر عهده گیرد امر او را، گام بر جای قدم او نهد، و راه در قیام به امر دین را ببیماید هر چند از نسل او نباشد به سبب عدم اهلیت موالیش برای آن امر. پس، تکرار فرمود بشارت را، و هدایت نمودش به سهولت آن در [سایه] قدرتش. پس، در خواست علامتی نمود که دلالت داشته باشد برا آن. در نتیجه، هدایت نمودش بدان، و بر آورده ساخت وعده خود را با اسم "الصادق" خویش، و رحم نمود بر او با هبه نمود یحیی بدو. پس، اقتضای این احوال چهارگانه همراه با حال وعد و بشارت اجابت نمودن او بود با رحمت بر او با اَسْمَاء پنج گانه. بنا بر این، "ک" اشاره است به "کافی"، که اقتضاء داشت آن را در حال ضعف و شیوخت و عجزش، و "هـ" اشاره است به "هادی"، که اقتضاء داشت آن را عنایتش به او و خواستن مطلوبش برای او، و "ی" اشاره است به "واقی"، که اقتضای داشت آن را حال خوفش از موالی خود، و "ع" اشاره است به "عالم"، که اقتضاء داشت آن را اظهار او به سبب عدم اسباب، و "ص" اشاره است به "صادق"، که اقتضاء داشت آن را وعد. مجموع این اَسْمَاء پنج گانه آن است که او "رحیم" است به هبه نمودن فرزند، و اِفاضه مطلوبش در این احوال. پس، ذکر این حروف و تعدادشان اشاره است به اینکه ظهور می کند این صفاتی که حاصل می شود با آنها این اَسْمَاء، که همان ظهور رحمت است بر عبدش زکریا هنگام نداءش و ذکر آنها ذکر آن رحمتی است که همان وجود یحیی علیه السلام است. برای همین، ابن عباس رضي الله عنهما گفت: "ک" عبارت است از "کافی"، و "هـ" از "هادی"، و "ی" از "واقی"، و "ع" از عالم، و "ص" از "صادق" و الله اعلم.

و تطبیق [و تاویل] آن، می گویند: ندا نمود زکریا روح در مقام استعداد عقل هیولانی ندایی خفی، و شکایت نمود از ضعفش، و توسل جست به عنایتش، و شکایت نمود از خوف موالی قوای نفسانیش و عقیم بودن زن نفس به فرزند قلب، " فَهَبْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَّرْتِي وَيَرْتِي مِنْ اَل يَعْقُوبِ " (پس هبه فرما مرا از نزد خود ولی، که ارث برد از من، و ارث برد از آل یعقوب)، عقل فَعَال، " وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا " (و قرار ده آن را پسندیده) موصوف به کمالات مرضی، " يَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ " (یا زکریا ما بشارت می دهیم ترا به کودک) قلبی که " اِسْمُهُ يَحْيٰى " (اسمش یحیی است) بخاطر حیات ابدیش، " قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِيْ اٰیَةً " (گفت: پروردگارا برای من آیه ای قرار ده) که با آن به سوی تو وصل کردم، " قَالَ اٰیَتُكَ اَلَّا نَكَلِمَ النَّاسَ " (گفت: نشانه تو آن است که سخن نگویی با مردم) حواس با شواغل حسّی و مخالطه با امور طبیعی، " فَاَوْحٰى اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوْا بُحْرَةً وَعَسِيًّا " (پس، وحی نمود به آنها که تسبیح گویند بامدادان و شامگاهان) یعنی با ریاضت و ترک زیادات برای همیشه، باشید بر عبادت خاصی که ویژه هر یک از شماست.

" يَا يَحْيٰى " (ای یحیی) قلب " خُذِ الْكِتٰبَ " (بگیر کتاب) علم را، عقل فرقانی نامیده می شود، "بِقُوَّة" (با توانمندی) " وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَ " (دادیم او حکم) یعنی، حکمت، " صَبِيًّا " (در حالی که کودک بود) [یعنی] نزدیک بود عهدش به ولادت معنوی، " وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا " (و رحمتی از ما) یعنی، رحمتی با کمال تجلیات صفات، " وَرِزْقًا " (پاکیزگی ای) یعنی، تقدّس و طهارت با تجرّد، " وَكَانَ تَقِيًّا " (و بود او پرهیزکار) [یعنی،] دوری کننده از صفات نفس، " وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ " (و نیکوکار با پدر و مادرش) [یعنی با] روح و نفس، " وَسَلَامًا عَلَيْهِ " (و سلام بر اوست) یعنی، تنزه و تقدّس از ملامت مواد، " يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ " (روزی

که متولد شد و روزی که می میرد) با فناء در وحدت، " وَيَوْمَ يُعْعَثُ " (و روزی بر انگیزته می شود) با بقاء بعد از فناء " حَيًّا " (زنده) بالله.

II. اشاراتی عرفانی در داستان حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهما السلام

1. بیان حضرت زکریا (ع) در مورد بهترین وارث بودن خدای سبحان: در سوره مبارکه انبیاء، دعای حضرت زکریا بدین گونه نقل شد، " وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ " (21:89) (و زکریا، آن هنگامی که ندا کرد پروردگارش را: پروردگارا مرا فرد رها مساز، و تو بهترین وارثان هستی!) مولی عبدالرزاق در تفسیر این آیه کریمه می فرماید: " وَزَكَرِيَّا " (و زکریا) [یعنی،] همان روح پاک از علوم، " إِذْ نَادَى رَبَّهُ " (هنگامی که ندا کرد ربّش را) در استدعاء کمال به لسان استعداد، و هبه فرمود یحیای قلب را به او تا علوم را در آن ذخیره نماید، و شکایت کرد از تنها و بدون یاری قلب بودنش در قبول علم و سرپرستی میراثش با وجود علمش به اینکه فناء فی الله بهتر است از کمال عملی هنگامی که گفت، " وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ " (و تو بهترین وارثان می باشی) [یعنی، بهتری تو] از قلب و غیر آن ... حافظ شیرازی گوید:

رفیق بیکسان یار غریبان
ز یمن همتش کاری گشاید
که فالم لا تذرنی فردا آمد

که خواهد شد بگویند ای رفیقان
مگر خضر مبارک پی درآید
مگر وقت وفا پروردن آمد

لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم
که من این ظن به رقیبان تو هرگز نبرم
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
که فراموش مکن وقت دعای سحرم
و از سر کوی تو پرسند رفیقان خیرم
دیده دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم
تا کند پادشه بحر دهان پرگهرم

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
دلبراً بنده نوازیت که آموخت بگو
همت‌م بدرقه راه کن ای طایر قدس
ای نسیم سحری بندگی من برسان
خرم آن روز کز این مرحله بر بندم بار
حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل
پایه نظم بلند است و جهان گیر بگو

2. حاکمیت اسم "المالک" بر زکریا (ع): شیخ ابن عربی و پیروان او بر آن می باشند که متجلی و حاکم حضرت زکریا علیه السلام اسم "المالک" خدای سبحان بوده است چرا که ملک "سَدَّتْ است، و "ملیک" شدید، و خدا ذو القُوَّة المتین است، و خدا تأیید نمود او را با قُوَّتی که ساری شد در همت و توجهش، و نتیجه داد اجابت و حصول مرادش را، و آن قُوَّت از او و همسرش گذشت و به فرزندشان یحیی (ع) رسید. هم چنین متذکر شده اند که با ساری شدن قُوَّت الهی در همت او، حکم اسباب باطنی در او تقویت شد، و اسباب باطنی از نظر حکم قویتر می باشند از اسباب ظاهری عادی، و شایسته تر باشند به نسبت داده شدن به حق. برای همین، اهل عالم امر در قُوَّت برتر می باشند از اهل عالم خلق و در تأثیر عظیم تر. فرمان الهی به یحیی علیه السلام مبنی بر گرفتن کتاب با قُوَّت، "یا یحیی خُذْ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ" (19:12) را از آثار ساری شدن آن قُوَّت از حق در زکریا و همسرش، و رسیدنش از آندو به یحیی دانسته اند.

3. سرّ ندای خفی زکریا پروردگارش را: در مورد ندای خفی زکریا علیه السلام پروردگارش را، گفته اند که آن ندای با سرّ بود مخفی داشت آن را از حاضرین. ندای با سرّ ناشی از جمع بودن و قُوَّت همت است، دور از تفرقه و قویتر در تأثیر. جامی می گوید که در نتیجه چنین جمع همتی بود که یحیی علیه السلام نتیجه شد از شیخی فانی، و عجزی عقیم که سابقه نتیجه دادن نداشت، زیرا عقم مانع از إنتاج است.

4. عقم حقیقی چیست؟: حضرت زکریا علیه السلام همسر خویش را توصیف نمود به "عاقِر" بودن که همان نازا و "عقیم" بودن است. جامی در شرح کلام شیخ ابن عربی می گوید: برای همین، یعنی به سبب آنکه عقم مانع از إنتاج است، خدای سبحان فرمود، "الرَّيْحُ الْعَقِيمُ" (51:41) پس، وصف فرمود خدای سبحان [آن] باد را به عقیم بودن بخاطر نتیجه خیری نداشتنش، و فرق است بین آن، یعنی بین باد عقیم، و بین "اللوّاقح" (اشاره است به آیه 22:15)، "اللوّاقح" چیزی است که نتیجه خیری می دهد از انشاء ابرهای باران زاء، و "العقیم" چیزی است که به خلاف آن است. پس، عقم هر جا که باشد مانع از إنتاج است.

پس، عقیم واقعی کسی است که خیری بر کار و اعمالش مترتب نیست هر چند به حسب ظاهر اعمال او پیامدهای و آثار زیادی داشته باشد، و باروری و زاینده‌گی حقیقی نتیجه و ثمر خیر داشتن است. برای همین، خدای تعالی پس از آنکه بشارت تولد یحیی علیه السلام را دارد، خیر و برکات وجود او را بر شمرد: يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (12) وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (13) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (14) وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُعْعَثُ حَيًّا (15)

5. شباهتی بین مریم (س) و یحیی (ع): در ادامه سخن خویش، جامی می گوید که مریم سلام الله علیه و یحیی علیه السلام هر دو شبیه یکدیگر بودند از آن جهت که هر دو از زکریا علیه السلام ارث بردند بعضی صفات کمالی او را: پس، شبیه شد یحیی علیه السلام با مریم در وراثت، زیرا چون تکفل نمود زکریا علیه السلام مریم را و عهده دار تربیت او شد، به ارث گذشت در او

بعضی صفات کمالیش را، و او (مریم) به ارث برد آنچه را نزد او (زکریا) بود، یا در حصوریت، زیرا او (مریم) از جمله اموری بود که نزد زکریا بود به سبب کفالتش او را، پس، چون ارث برد یحیی آنچه را نزد او بود، ارث برد بعضی صفات او (مریم) را، پس، شبیه او شد در آن.

6. **تمایز قونوی بین دو امر:** شیخ صدرالدین قونوی بین دو امر تمایز قائل می شود. یکی آنچه یحیی علیه السلام به حسب حالش بدان اختصاص یافت، و دیگری آنچه به حسب ذات و صفت و اسمش بدان اختصاص یافت. از جهت ذات و صفت و اسمش، یحیی علیه السلام بهره ای داشت از وحدت اطلاق حق تعالی به شکلی که کثرت صفات و افعالش مستهلک گردیده بود در وحدت ذاتش، و اولیت را که نیز اسماء الهی است صفت اسم او قرار داد. نظر حال، غالب بر یحیی علیه السلام صفات جلالی بود. این نکات در ذیل توضیح بیشتری داده خواهد شد.

7. **تجلی اسماء جلالی بر یحیی (ع):** اسم "المالک"، که بر زکریا علیه السلام تجلی نموده بود، از اسماء جلالی و قهری خداوند است. شیخ ابن عربی حال حضرت یحیی علیه السلام را نیز ناشی از غلبه اسماء جلالی بر وی می داند، و اولیت اسم او را نیز در همین ارتباط می داند. در اینجا عبارتی را از شیخ صدرالدین قونوی و نور الدین جامی در شرح کلام شیخ ابن عربی مورد حضرت یحیی علیه السلام می آوریم:

- **جامی:** همانا اختصاص یافت کلمه یحیویه به حکمت جلالیه بدان سبب که از شأن جلال، قهر است نسبت به آنچه "غیر" و "سوی" بدو گفته می شود، و اثبات وحدت اطلاق و نفی آنچه إشعار به ثنویت دارد، آنچنانکه مقتضای تعینات جلالیه است، و برای همین مستلزم اولیت و خفاء می باشد. در یحیی نیز این وحدت بود تا آنجا که مغایرتی نبود بین اسم و صفت و صورت و معنایش، و بدان مظهری شد برای اولیت از آن رهگذر که پیش از آن برای او همنامی نبود.

- **قونوی:** پس، بدین عنایت و به سبب اولیتی که از امهات صفات حق تعالی است، او را شرف و بزرگی بخشید، و باز شرف دیگری او را عنایت کرد و آن اینکه در طفولیت به او حکم بخشید، و به نیکی عاقبت. چه در اینجا و چه پس از مرگ در حشر - بشارتش داد و فرمود، "سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا" (19:15) و این از نوع همان چیزی است که تو را در فک ختم فص صالحی - در حاشیه - بر آن آگاهی بخشیدم که هر موجودی که نسبتش به حق تعالی از جهت اسباب باطنی قوی تر باشد، اضافه اش به حق متعال قوی تر و تمام تر است.

- **قونوی:** حصول فرزند از زنی نازا و مردی پیر و فرتوت نسبتش را به اسباب عادی ظاهری دور می سازد، و سه روز روز گرفته شدن پدرش، و دستور حق تعالی او را به ذکر و تسبیح، و دستور او قومش را نیز به تسبیح در بامدادان و شامگاهان، سببی برای تکمیل استعدادش بود که قبول کرد از حق تعالی حکم و رحمت و زکات را در کودکی خود، همچنان که روزه مریم یکی از اسباب معینی - به دستور خدا - در نطق و بیان عیسی علیه السلام بود. زیرا مدار کار وجود بر ظهور و بطون است هر چه از باطن کم آید ظاهر گرفته و جبرانش می کند و برعکس. این را نیکو بفهم، مطلب را خواهی گرفت ان شاء الله!

- **قونوی:** و نیز باید دانست که همت از اسباب باطنی است و نخستین اسباب در وجود حضرت یحیی علیه السلام، ستودن حال مریم - که درود الهی بر وی باد - توسط خداوند بود، پس، [زکریا] با همتش پناه برد به پروردگارش با دعای خویش، و پروردگارش دعای وی را اجابت فرمود و یحیی را به او روزی فرمود. اگر وجود پدرش زکریا و اصلاح همسرش برای زاییدن نمی بود، یحیی نیز مانند عیسی بیرون می آمد و در گهواره سخن از حکمت می گفت ولی چون حکم طبیعت در مثل چنین کاری قوی تر از حکم روحانیت است - و کار هم در قضیه حضرت عیسی برعکس این بود - این تا زمان کودکی به تأخیر افتاد.

- **قونوی:** ... صفات حالیه در اصطلاح اهل طریق الله - به سه اصل باز می گردد: یکی مقام جلال تست، و دیگری مقام جمال، و آخری مقام کمال.

- **جامی:** هم چنین غالب بر حال او احکام جلال بود از قبض و خشیت و حزن و بکاء و جدّ و جهد در عمل، و هیبت و رقت و خشوع در قلب. روایت شده است که او آنقدر می گریست از خشیت خدا که اثر اشک هایش در جای جای گونه اش باقی می ماند، و نمی خندید مگر آنکه خدا می خواست. حدیثی نقل شده است بدین مضمون که یحیی و عیسی علیهما السلام با یکدیگر بودند، یحیی عیسی را، از روی عتاب، به سبب بسط و شادیش گفت، "گویا تو از مکر خدا و عذابش ایمن گردیده باشی"، عیسی گفت، "گویا تو از فضل خدا و رحمتش مأیوس گردیده باشی." پس، خدا وحی نمود بدان دو که "محبوب ترین شما نزد من آن است که حسن ظنش به من بیشتر است." همه آنها از مقتضیات حضرت جلال و قیام به حق آن بود. برای همین در راه خدا کشته شد، و بر خونش هفتاد هزار نفر کشته شدند تا از فوران باز ایستاد.

- **جامی:** و اثر کرد در او، یعنی در یحیی، همت پدرش زکریا علیه السلام - زیرا همت از اسباب باطنی است - چون نوشید قلب او، یعنی قلب پدرش زکریا، از حبّ مریم، زیرا اول اسباب در وجود یحیی تحسین حال مریم بود توسط پدرش علیهما السلام. پس، توجه نمود با همتش در حالی که التجاء نموده بود به ربّش با دعایش. پس، اجابت نمود او را ربّش، و یحیی علیه السلام را روزیش نمود. پس، خدا قرار داد او را یا پدرش را حصور، نزدیک نمی شود به زنان، از روی حصر نمودن نفس خود، یعنی منع می نمودش از شهوات، با این تخیل، به سبب تخیلش مریم را و تحسین احوال او هنگام ارسال همتش بر وجود یحیی.

در بعضی نسخ [چنین است]، "فجعلهُ حصوراً هذا التخیل"، که "هذا التخیل" فاعل قول او "جعلهُ" باشد [یعنی، این تخیل او را حصور گرداند].

8. **حکمت اولیت اسم یحیی (ع):** استاد حسن زاده آملی در شرح کلامی از شیخ ابن عربی، می فرمایند: این حکمت جلالیه حکمت اولیت در اسماء است. زیرا خداوند یحیی را یحیی نامید زیرا یاد زکریا به بود او زنده شد و پیش از یحیی کسی به این اسم هم نام او نبود ...

پس خداوند جمع کرد در یحیی اسم و صفت را [صفت اینکه وارث پدرش حضرت زکریا و آل یعقوب بود و به این وراثت زنده گردانید ذکر آنان را] چنانکه هر وارثی به این صفت است و اسم او نیز یحیی بود [که با آن صفت موافق بود و هیچ يك از انبیای پیش از او به اسم یحیی نبودند هر چند که به صفت مذکور بودند]. پس اسم او [از جهت اشتغال اسم به آن وصف و معنی] یحیی بود مانند علم نوقی [که نفوس جاهل را زنده می‌کند]

چه اینکه آدم، ذکرش به شیت علیه السلام زنده شد و نوح ذکرش به سام زنده شد و همچنین دیگر انبیا علیه السلام و لکن خداوند پیش از یحیی برای کسی بین آن اسم و صفت جمع نکرد، مگر برای زکریا علیه السلام از روی عنایتی به او [یعنی یحیی به اسم و صفت محیی ذکر زکریا بود] هنگامی که زکریا گفت، "فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا" پس حق تعالی را مقدم بر ذکر فرزندش داشت ... پس خداوند به زکریا کرامت فرمود که حاجتش را برآورد و فرزندش را به صفت حیات نامید که یحیی شد تا اسم یحیی تذکری باشد برای آن چه پیغمبر خدا، زکریا، از خدا طلب کرد، چه اینکه زکریا علیه السلام در میان همه مطالب، بقای ذکر الله را پس از خود اختیار کرد چه اینکه "الولد سرّ ابيه". پس، گفت، "يُرْتِي وَيَرْتُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ" و در واقع موروثی در حق انبیا نیست مگر مقام ذکر الهی که مقام ولایت است و دعوت به ذکر الهی که مقام نبوت است.

9. **بیان جندی در مورد حضرت زکریا (ع):** عارف محقق جندی در شرح حال حضرت زکریا علیه السلام چنین می گوید: این عبد گفت: غالب بر زکریا هیبت و رقت و خشوع و خوف و تقوی و حزن و مجاهده و عدم تصرف بود. بلکه، [این] مظهریتش برای رحمت و جمال و لطف و انس بود که متضمن اِجْلَالِ، و هیبتی، و قهری بود، و از این تجلّی جمالی متضمن جلال، یحیی یافت گردید، و رحمت خدا بر عبدش زکریا از حضرت جمالی، که در بر داشت آن را حضرت جلال، خفی بود، و باطن گردیده بود لطف در قهر. پس، ندا داد آنچنان، نداء خفّی را از حقیقتی که در آن هر چیزی همه چیز است. برای همین، غالب بر حال زکریا آن بود که یاد آور شدیم، و هم چنین دشمنان بر او تحکم کردند، و بر یحیی علیه السلام نیز تحکم کردند.